

مسیحی در مقام عضو جامعه

نوشته: جان بنت
ترجمه: سهیل آذری

فصل اول: مسؤولیت اجتماعی مسیحیان.....	۱
فصل دوم: از ایمان دینی تا تلاش سیاسی.....	۵
فصل سوم: مسیحیان و قدرت‌های سیاسی.....	۱۴
فصل چهارم: مسیحی و نظام‌های سیاسی.....	۱۷
فصل پنجم: مسایل ناشی از کمونیسم.....	۲۶
فصل ششم: مشکلات موجود.....	۳۳

فصل اول: مسؤولیت اجتماعی مسیحیان

شرح مسأله

وظیفه اجتماعی مسیحیان در هر کشوری به مقتضای اوضاع و احوال خاص آن تفاوت دارد، ولی مسؤولیتی که در قبال وضع اجتماعات بشری بر دوش مسیحیان نهاده شده در همه جا اساساً یکی است. این مسؤولیت عبارت است از لزوم گسترش نیکخواهی و همدردی مسیحیان به زمینه‌هایی از زندگی اجتماعی که سرنوشت افراد در آن تعیین می‌شود. اعتقاد ما به اینکه خدا می‌خواهد همه انسان‌ها در پناه نظام اجتماعی از عدالت و آزادی برخوردار شوند، مبنای مسؤولیت اجتماعی ماست. این مسؤولیت در طول تاریخ کلیسا بر مسیحیان معلوم بوده، منتهی در اعصار مختلف و شرایط گوناگون استنباط مسیحیان از آن متفاوت بوده است. چنانکه از کتاب مقدس برمی‌آید، نویسندگان این کتاب در اعصار مختلف از دیدگاه‌های مختلفی به این مسؤولیت می‌نگریسته‌اند. در عصر پیامبران بزرگ به ویژه هنگامی که ملت یهود از آزادی و استقلال نسبی برخوردار بود، پیامبرانی چون آموس، میکا و اشعیا این مسؤولیت را با صراحت بیشتری بیان داشته‌اند. در کتاب عهد جدید گرچه از سازمان‌هایی که باید به دست مسیحیان ایجاد شود سخنی به میان نیامده، ولی این کتاب نمودار همدردی عمیق مسیحیان با مردمی است که قربانی مظالم سازمان‌های نامطلوب اجتماع گشته‌اند. کتاب عهد جدید به این پرسش که سازمان‌های اجتماعی منطبق با موازین مسیحیت چگونه باید به وجود آید پاسخی نمی‌دهد و حتی برخی از نویسندگان آن چون پولس و نویسنده رساله اول پطرس به مسیحیان گوشزد می‌کنند که از فرمانروایان و صاحبان قدرت فرمان برند. هیچ یک از آنان به مسؤولیت خطیری که مسیحیان در قبال اوضاع نامطلوب امپراطوری روم به عهده داشتند اشاره‌ای نمی‌کند.

فرمانبرداری مسیحیان قرن اول میلادی از صاحبان قدرت دو دلیل داشت: نخست آنکه مسیحیان اقلیتی ناچیز و ناتوان بودند و برای آنان امکان نداشت در اندیشه فرمانروایان روم نفوذ کنند. دیگر اینکه مسیحیان انتظار داشتند با فرارسیدن فرمانروایی ابدی خدا آن دوره از تاریخ جهان به زودی بسر آید. امید به استقرار فرمانروایی خدا در آینده نزدیک مسایل اجتماعی و سیاسی را تحت‌الشعاع قرار داده بود. فرمانبرداری از صاحبان قدرت جز در مواردی که «خدا را بیش از انسان باید اطاعت کرد»، خردمندانه‌ترین راه زندگی برای مردمی بود که در انتظار پایان یافتن عمر جهان بودند، ولی سکوت کتاب عهد جدید در مورد مسؤولیت اجتماعی مسیحیان برای مردمی که اوضاع و شرایط زمان آنان با قرن اول میلادی تفاوت دارد مشکلی پدید آورده است. هرگاه علت سکوت این کتاب را در مورد مسؤولیت اجتماعی مسیحیان دریابیم، بسط موازین انسانی مسیحیت به زمینه‌های سیاسی و اجتماعی این عصر دشوار نخواهد بود.

کلیسا نسبت به زمان عقب ماند

برای درک مسؤولیت اجتماعی و سیاسی مسیحیان معاصر می‌توانیم از روش مسیحیان اعصار گذشته پند گیریم. از قرن چهارم میلادی که کلیسا جزو همیشگی زندگی مردم در امپراطوری روم گشت، مسیحیان همواره ناگزیر بوده‌اند با مسایل اجتماعی و سیاسی زمان خویش مقابله کنند. مسیحیان گاهی نیز مسؤولیت اجتماعی خود را به فراموشی سپرده‌اند و با پیشه ساختن رهبانیت کوشیده‌اند از مسایل و دشواری‌های این جهان روی برتابند، ولی حتی این مسیحیان در کلیسا که جزو لاینفکی از این جهان بوده باقی مانده‌اند و در تکوین آنچه بعدها نام تمدن مسیحی به خود گرفت سهم بسزایی داشته‌اند. در قرون یازده تا چهارده که کلیسا فاعل مایشای اروپا بود، کلیسا با وقوف به وظیفه رهبری خویش در اجتماع در تکوین نظام اروپا نقش مؤثر و فعالانه‌ای ایفا کرد. موازین اخلاقی خاصی که کلیسا قسمتی از آن را به جای کتاب مقدس از یونان باستان به ارث برده بود، چون زنجیری محبت و همدردی و نیکخواهی مسیحی را به نظام فئودالی توأم با اختلافات شدید طبقاتی، مالکیت خصوصی و حتی برده‌داری پیوند می‌داد. کلیسا به بهای سازش با تمدن موجود و با نادیده گرفتن جنبه‌های ظالمانه و غیرانسانی نظام فئودالی، رهبری جامعه را در این عصر بدست گرفت و برای افراد و جامعه قوانین و مقرراتی وضع کرد. با این حال، کلیسا به جای دست زدن به اقدامات ریشه‌دار و انقلابی جهت اصلاح وضع جهان روشی محافظه‌کارانه که هدف آن اشاعه تمدن به اکناف اروپا بود پیشه ساخت، گرچه دیرهای مسیحی افکار اصلاح طلبانه انقلابی را در دل خود زنده نگاه داشتند.

مصلحین بزرگ کلیسا در قرن شانزده نیز پیرو سنن اجتماعی کلیسای قرون وسطی بودند، ولی اصلاحات کلیسا با انقلاب پروتستان در عصری پدید آمد که کلیه شئون زندگی مردم اروپا دستخوش تحولات شگرفی گشته بود. انقسام کلیسا به دو شاخه کاتولیک و پروتستان تنها یکی از مظاهر این تحول بود. اکتشافات جغرافیایی حدود جهانی را که بر کلیسا معلوم بود بسط می‌داد، ملل جوانی که طالب آزادی و استقلال بودند در گوشه‌های اروپا سر بلند می‌کردند، اشاعه علوم جدید توجه دانش‌پژوهان را از کلیسا منحرف می‌ساخت و پیشرفت علوم و صنایع سرمایه‌داری جدید را که شکل اروپای نوین را دگرگون ساخت به وجود می‌آورد. بسیاری از این تحولات زندگی بهتر و آسوده‌تری را به مردم اروپا نوید می‌داد، ولی کلیسا چون نتوانست خود را با این تحولات همراه سازد رهبری جامعه را از دست داد.

تغییر روش

از پایان قرن نوزده علاقه‌مندی و دلبستگی مسیحیان پروتستان و کاتولیک به بسط اصول و موازین اخلاقی مسیحیت به شئون اجتماعی زندگی مردم، به ویژه در زمینه‌های اقتصادی افزایش یافت. از آن زمان اروپا و ایالات متحد آمریکا شاهد جنبش‌های بسیاری بوده‌اند که به دست مسیحیان برای اصلاح وضع اجتماع و تأمین عدالت اقتصادی آغاز و رهبری شده است. لیوی سیزدهم^۱ (۱۸۷۸، ۱۹۰۳) پاپ روم با صدور بخشنامه‌ها و بیانیه‌های بسیار پیرامون مظالم سیاسی و اقتصادی در راه آشنا ساختن پیروان کلیسای کاتولیک رومی به مسؤولیت اجتماعی آنان کوشش بسیار کرد. همزمان با اقدامات پاپ نامبرده، جنبش مشابهی در ایالات متحد آمریکا به دست مسیحیان پروتستان آغاز گشت. دلبستگی عمیق مسیحیان به اصلاح وضع جهان در کنفرانس‌های جهانی که در نیمه اول این قرن برپا شده نمودار گشته است. کنفرانس‌های مسیحی بین‌المللی، چون کنفرانس ستوکلهم (۱۹۲۵)، اورشلیم (۱۹۲۸)، آکسفورد (۱۹۳۷)، مدرس (۱۹۳۸)، آمستردام (۱۹۴۸) و اوآنستون (۱۹۵۴)، مظهر دلبستگی عمیق مسیحیان به اصلاح وضع جهان به نفع مردم محروم و ستمکش بوده‌اند.

جریانات بیست و پنج سال گذشته نیز بسیاری از کلیساهای جهان را که شعور اجتماعی آنان رشد نکرده بود به مسؤولیت اجتماعی کلیسا آشنا ساخته است. مصائبی که در آلمان نازیونال سوسیالیست (۱۹۳۳، ۴۵) بر مردم و مسیحیان گذشت به مسیحیان آموخت که نمی‌توانند به سازمان سیاسی جامعه خویش بی‌اعتنا باشند و پیدایش و گسترش کمونیسم بسیاری از مسیحیان را که کمتر به مسایل اقتصادی توجه داشتند بر آن داشته است که مسأله تأمین عدالت اقتصادی را جدی‌تر تلقی کنند و آخرین مسأله‌ای که اکنون وجدان مسیحیان را بیدار و به سوی خود معطوف ساخته مظالم غیرانسانی است که به نام اختلافات نژادی و تفاوت رنگ پوست در جهان صورت می‌گیرد. وجه تمایز مسیحیان زمان ما با پیروان کلیساهای بزرگ گذشته در اینجاست که مسیحیان معاصر اکنون دریافته‌اند مسؤولیتی که در قبال اجتماع به دوش آنان نهاده شده شامل انتقاد از نظام اجتماعی موجود است. این ادراک تازه از نحوه اعمال مسؤولیت اجتماعی، جنبش‌های متشکل سیاسی به وجود آورده است که اصلاح ساختمان جامعه را به منظور تأمین عدالت و برابری برای همه انسان‌ها هدف و مقصد خویش ساخته‌اند. گروهی از مسیحیان پیرو فرقه‌های مختلف در اعتقاد خویش به امکان بهبود سریع وضع جهان دستخوش چنان خوش بینی گشته بودند که هرگز گمان نمی‌کردند از برنامه‌ها و اقدامات اصلاح طلبانه ممکن است هم ثمرات مطلوب بدست آید و هم نتایج نامطلوب، ولی آنها حق داشتند که به جای ابدی شمردن نظامات اجتماعی گذشته که در پناه آنها کلیه امتیازات اجتماعی و اقتصادی به گروه‌های محدود و ثابتی اختصاص داشت، با امیدواری نگران آینده‌ای بهتر باشند.

دست کم سه عامل که از خارج کلیسا بر مسیحیان اثر می‌کند آنان را وادار ساخته است که درباره ادراکات دیرین خویش از رابطه مسیحیت با وضع اجتماعی تجدید نظر کنند یکی از این عوامل تغییر سریع وضع اجتماعات است. اشکال اجتماعی ثابت گذشته یا به کلی از میان رفته یا به میزان شگرفی تعدیل گردیده است. پیدایش سازمان‌های سیاسی دموکراتیک، قدرت روزافزون اتحادیه‌های کارگران صنعتی و جنبش مردم آسیا و آفریقا در راه تحقق بخشیدن به آمال ملی خود سیمای جهان را دگرگون ساخته است. این تحولات اجتماعی نظرات مسیحیان را نیز درباره وضع اجتماعات و روابط انسان‌ها دستخوش دگرگونی ساخت. دیگر نمی‌توان نظام اجتماعی خاصی را از آنروی که همیشه وجود داشته است، ابدی و منطبق با خواست آفریدگار تلقی کرد. عقاید کهن که برای شاهان، صاحبان ثروت و برای افراد نژاد سفید حق خدایی قائل بود امروز حتی برای کسانی که در پناه آن عقاید مزایای اجتماعی و اقتصادی فراوان کسب کرده‌اند قابل قبول نیست. این افکار امروز برای ما خنده‌آور و استهزاآمیز است. در ۱۸۶۰، گروهی از علمای دینی در ایالات جنوبی آمریکا به اتکای تعبیرات دلخواه خویش از کتاب مقدس از برده‌داری حمایت می‌کردند.

۱- Pope Leo Xiii

در همان وقت جمعی از علمای دینی در ایالات شمالی نیز از سرمایه‌داری نامحدود و لجام گسیخته دفاع می‌کردند و موازین آن را قانونی‌خداایی می‌شمردند. اکنون رشد شعور اجتماعی مردم در بسیاری از نقاط جهان به جایی رسیده است که مردم به این افکار می‌خندند. تحولاتی که در وضع جهان روی داده مسیحیان را نیز ناگزیر ساخته است درباره عقاید اجتماعی خویش تجدید نظر کنند و به مسایل جاری جهان به دیده‌ای حقیقت بین بنگرند.

عامل دیگری که به رشد شعور اجتماعی مسیحیان یاری کرده بیداری مردمی است که در قرون گذشته قربانی محرومیت و مظلالم اجتماعی بوده‌اند. این مردم امروز نه تنها با قدرتی که بدست آورده‌اند منشأ اصلاحاتی در اجتماعات بشری گشته‌اند، بلکه امکان یافته‌اند جهان را آنگونه که به دیده آنان می‌آید به کسانی که قرن‌های متوالی قدرت و کلیه مزایا را به خود تخصیص داده بودند بازگو کنند. این مردم با شرح محرومیت‌های گذشته خود کلیسا را متوجه این حقیقت می‌سازند که در گذشته با پیروی بی‌چون و چرای سنن اجتماعی مفهوم محبت و نیکخواهی مسیحی را از یاد برده است. پیروی از سنن گذشته همیشه نامطلوب و زیان‌بخش نبوده و گاهی مصلحت ایجاد می‌کرده است که تحولات اجتماعی و انتقال قدرت از دست طبقات ممتاز به اکثریت مردم تدریجی صورت گیرد، ولی در اکثر موارد پیروی سنن گذشته به افراد خودخواه و جاه‌طلب و ستمگر امکان داده است موقعیت اجتماعی خویش را تحکیم کنند. بیداری وجدان مردم اکنون کسانی را که می‌کوشند سنت‌های گذشته را ابقا کنند در سراسر جهان در وضع دفاعی قرار داده و کلیسا را نیز ناگزیر ساخته است مفهوم محبت و نیکخواهی مسیحی را در رابطه آن با مزایای اجتماعی و قدرت مورد تجدید نظر قرار دهد.

تأثیر وضع محیط در شخصیت افراد عامل دیگری است که به رشد شعور اجتماعی مسیحیان یاری کرده است. اکنون ثابت شده است که روح را از تن یا شخصیت را از محیط اجتماعی که انسان در آن پرورش می‌یابد جدا نمی‌توان کرد. البته مسیحیان عقیده ندارند که شخصیت انسان کاملاً تابع شرایط محیط زندگی است، زیرا آنها دریافته‌اند که انسان قادر است به مدد ایمان بالغ و نیرومند بر محیط چیره شود، مسیحیان به این حقیقت آگاه هستند که شرایط نامناسب و نامطلوب محیط می‌تواند مردان و زنان قهرمان و مقدسی پرورش دهد و همچنین به تجربه ثابت شده است که مسیحیان می‌توانند در محیط نامساعد جامعه‌ای برای خود به وجود آورند که به آنان امکان رشد دهد. با وجود این، نباید فراموش کرد که اوضاع سیاسی و اجتماعی گاهی قادر است رشد کلیسا را دچار اختلال سازد. در محیطی که دستگاه سیاسی آشکارا با مسیحیت دشمنی می‌ورزد و در صدد امحای آن است حتی خانواده‌ها از خطر مصون نیستند. حکومت مستبد به آسانی می‌تواند فرزندان را از ایمان مذهبی و راه و روش والدین آنها منحرف و روگردان سازد. از اینرو، مسیحیان نمی‌توانند به ماهیت دستگاه سیاسی که بر آنان حکومت می‌کند بی‌اعتنا باشند. آنچه مسؤولیت مسیحیان را در قبال سازمان‌های اجتماعی و سیاسی سنگین‌تر می‌کند وقوف به این حقیقت است که این سازمان‌ها وسیله ابراز همدردی و نیکخواهی به مردمی هستند که سرنوشت آنها در چهار دیوار سازمان‌های اجتماعی تعیین می‌شود. اثرات ناگوار فقر، تغذیه نامناسب و زندگی در محلات فقیرنشین در روحیه و شخصیت کودکان به مسیحیان اجازه نمی‌دهد به نوع و ماهیت سازمان‌های سیاسی که به میزان زیادی مسؤول محرومیت و تنگدستی طبقات معینی از مردم هستند بی‌اعتنا باشند. وقتی امکان این هست که با اصلاح و تغییر سازمان‌های اجتماع و در پرتو اقدامات مشترک مردم از ذلت و خواری نجات یابند، مسیحیان باید با تمام نیروی خویش برای اصلاح سازمان‌های سیاسی جامعه خویش بکوشند.

زمانی در کشورهای صنعتی جدید گروهی از مسیحیان می‌پنداشتند که خود مردم مسؤول فقر و تنگدستی و بیکاری هستند و گمان می‌کردند با پند و اندرز و گوشزد کردن گناه و قصور مردم می‌توان آنان را از چنگال فقر و بیکاری و تیره‌بختی رهایی داد، ولی اکنون ما می‌دانیم مردم قربانی نیروهای هستند که از خارج وجود آنان بر سرنوشت آنها حکومت می‌کنند و کنترل این نیروها از حیطة توانایی افراد بیرون است. ویلیام تمپل^۲، اسقف اعظم کنتربری (۱۸۸۲، ۱۹۴۴)، زودتر از رهبران مذهبی دیگر به این حقیقت پی برد و دریافت خطر بیکاری بیش از زیان‌های مادی آن است. به کمک سازمان‌های اجتماعی می‌توان با فقر و نیازمندی ناشی از بیکاری به مقابله پرداخت، ولی اثر فرساینده بیکاری را در روح و شخصیت افراد به این وسیله نمی‌توان از میان برد. مردمی که گرفتار بیکاری گشته‌اند می‌پندارند دیگر از دست آنان کاری ساخته نیست و وجودشان بلااستفاده است. از اثر نامطلوب محیط اجتماعی نامساعد بر شخصیت افراد شواهد و نمونه‌های فراوان می‌توان یافت. انسان برای اینکه در برابر اثرات فرساینده محیط اجتماعی نامطلوب ایستادگی کند و روح خود را از گزند آن مصون دارد به نیرویی معنوی خارج‌العاده‌ای

^۲- William Temple

نیازمند است. با توجه به این حقیقت، مسیحیان در مبارزه خویش برای اصلاح سازمان‌های سیاسی و اجتماعی عواملی را که در روح و شخصیت افراد عادی و ناتوان اثری نامطلوب دارد نباید از نظر دور دارند. گفتم که مسؤولیت کنونی مسیحیان در برابر اجتماعات بشری بیش از وظایف عادی است که حفظ وضع اجتماعی موجود بر دوش آنان می‌نهد. این مسؤولیت مستلزم کوشش‌های مجددانه در راه تأمین عدالت اجتماعی و آزادی فردی است. هدف این کوشش‌ها باید تغییر سازمان‌های سیاسی و هماهنگ ساختن هر چه بیشتر آنها با موازین و ارزش‌های مسیحی باشد. برای اینکه تلاش مسیحیان در این راه به ثمر رسد، لازم است در صورت امکان تحت برنامه‌ها و سازمان‌های سیاسی متشکلی رهبری شود. البته نمی‌گویم تلاش متشکل برای تغییر سازمان اجتماع تازگی دارد، ولی چنین تلاشی در جایی که پای کلیساهای بزرگ مسیحی به میان می‌آید تازگی دارد. از نظر مسیحیان، تلاش مداوم و متشکل در راه تغییر اساسی سازمان اجتماع اقدامی است به منظور بسط اصول و موازین انسانی کتاب مقدس به زندگی مردم در جهانی که عمر آن فردا به پایان نمی‌رسد، جهانی که تحول و دگرگونی در آن اجتناب‌ناپذیر است و مسیحیان و کلیساهای در افکار عمومی، سازمان‌های اجتماعی و مشی سیاسی آن نفوذ قابل ملاحظه‌ای دارند. مسؤولیت ما مسیحیان در قبال اجتماعات بشری مبتنی بر موازین دینی و اخلاقی معینی است که آنها را به ترتیب زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱- اعتقاد ما به اینکه جریان تاریخ و سرنوشت بشر در دست خدایی است که اراده او در زندگی و تعلیمات عیسی مسیح نمایان گشته و اینکه عدالت و نیکخواهی همین خدا باید به مناسبات اجتماعی و انفرادی ما بسط یابد.

۲- اعمال محبت مسیحی و احترام به شخصیت و منزلت افراد بشری از طریق مناسبات شخصی و هم از راه اصلاح اوضاع و شرایطی که مردم در آن بسر می‌برند میسر است.

۳- اعتقاد ما به اینکه همه افراد بشری باید توبه کنند، زیرا همه ما در گناهان ملل و تمدن‌های خویش شریک هستیم. توبه ما در صورتی واقعیت دارد که توأم با تلاش برای رفع مظالم اجتماعی گردد.

۴- مفهوم گناه از نظر ما مسیحیان شامل این حقیقت است که همه مردم مصالح گروه اجتماعی خویش را بر منافع دیگران مقدم می‌دارند. این ادراک ما را به تلاش دشواری می‌کشانند که هدف آن اصلاح سازمان‌های اجتماعی به نحوی است که ضامن حقوق همه باشد و به همه افراد امکان دهد سرنوشت خویش را متفقا تعیین کنند.

۵- علم به اینکه افراد اجتماع ما ارواحی مجرد و فاقد تن نیستند و شرایط زندگی همچنان که در تن آنها اثر دارد در روحشان نیز مؤثر است. شخصیت افراد به میزان فراوان تابع اوضاع و شرایط محیطی است که در آن بسر می‌برند و پرورش می‌یابند.

فصل دوم: از ایمان دینی تا تلاش سیاسی

در این بخش کتاب پیوند ایمان و موازین اخلاقی مسیحیت را با مسؤولیت مسیحیان در قبال جامعه مورد بررسی قرار می‌دهیم. پیوند دادن این دو جنبه به یکدیگر دشوار است، زیرا در نظر اول انسان می‌پندارد مسیحیت متعلق به جهانی است که با جهان غرور، جاه‌طلبی و مبارزه بر سر قدرت سیاسی فاصله‌ای شگرف دارد. تضاد و تفاوت موجود در بین شرایط اقتصادی و سیاسی زندگی ملت‌ها از یک طرف و موازین اخلاقی مسیحیت از سوی دیگر، گروهی از مسیحیان را که علاقمند به حفظ پاکدامنی و وفاداری خویش به مسیحیت هستند از جهان روگردان و گریزان ساخته است، اما گریز از جهان نه تنها میسر نیست، بلکه در حکم انکار ارزش‌های اخلاقی و محبت مسیحی است. تضاد موازین اخلاقی مسیحیت با شرایطی که بر زندگی اجتماعات بشری حکومت می‌کند تنها یکی از عواملی است که پیوند ایمان مسیحی را به مسؤولیت اجتماعی مسیحیان دشوار می‌سازد. مشکل اصلی در اینجا است که مسیحیت اساساً به پاره‌ای از مسایل اجتماعی پاسخی نمی‌دهد. بسیاری از مسایل اجتماعی متضمن جنبه‌های معضل فنی است. از این‌روی، مقابله خردمندانه و واقع‌بینانه از مسایل اجتماعی مستلزم دارا بودن بصیرت، تجربه و معلومات عمیق و جامع درباره مسایل اجتماعی است.

مسیحی ممکن است در برابر اوضاع نامطلوب اجتماع بیش از دیگران حساسیت نشان دهد و حتی پرسش‌های عمیق‌تری مطرح سازد، ولی این حساسیت وی را از معلومات علمی و تجربی و فنی جهت مقابله خردمندانه با آن اوضاع بی‌نیاز نمی‌سازد. توانایی مقابله با اوضاع اجتماعی، علاوه بر این، مستلزم وقوف به نتایج احتمالی اقدامات سیاسی یا آن چیزی است که در زبان عوام به «علت و معلول» معروف شده است. مسیحی ممکن است بداند که برای مثلاً بیکاری، تورم پول، یا رکود کشاورزی چاره‌ای باید اندیشید، ولی ایمان و معتقدات دینی او چاره عملی برای این مسایل ارائه نمی‌دهد. هرگاه کارشناسان و اهل فن درباره مسایل اجتماعی اتفاق نظر می‌داشتند، اتخاذ روشی صحیح در برابر آن مسایل برای مسیحیان آسان‌تر می‌بود، ولی می‌دانیم که حتی اهل فن در این باره نظراتی مختلف و حتی متضاد ابراز می‌کنند و طرقی متفاوت ارائه می‌دهند. هر چند که مسأله‌ای غامض‌تر، پیچیده‌تر و دشوارتر باشد، به همان اندازه نظراتی که درباره آن ابراز می‌شود متناقض‌تر و در اکثر موارد این نظرات از علایق ملی و طبقاتی الهام می‌گیرد.

علاوه بر مسایلی که متضمن جنبه‌های فنی است، مسایل بسیار دیگری نیز وجود دارد که آنها را بر مبنای نظر کارشناسان با تشخیص و قضاوت اخلاقی مسیحیان نمی‌توان فیصل داد. روش‌های متفاوتی که ملت‌های جهان در برابر مسایل مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اتخاذ کرده‌اند نموداری از تمایلات مختلف آنهاست. بسیاری از ملل جهان اکنون سیاست خویش را بر مبنای نتایج حاصل از محاسبات خاص خویش درباره نیات و مقاصد روسیه، چین یا امریکا، درباره نتیجه ادامه دادن یا متوقف ساختن برنامه‌های تسلیحاتی، درباره تأثیر شیوه‌های دموکراتیک در توسعه اقتصادیات ملی کشورهای رشد نیافته، درباره اینکه سیستم‌های اقتصادی خاص در کار و فعالیت مردم و تولید کشور چه نقشی ایفا می‌کند، یا درباره تأثیر تحولات فرهنگی در افزایش جمعیت استوار ساخته‌اند. مسیحیت به اینگونه پرسش‌ها پاسخی قاطع و عملی و جامع نمی‌دهد. از این‌روی است که ما مسیحیان روش خود را در برابر مسایل مختلف سیاسی و اجتماعی بر روی تمایلات شخصی یا ملی خویش استوار می‌سازیم و این گاهی تصمیمات ما را به مراحل خطرناکی سوق می‌دهد.

برای اینکه روشن شود مسیحیت متضمن پاسخی مستقیم به مسایل فنی و اجتماعی نیست، مسأله اعتلای سطح زندگی مردم در مناطق رشد نکرده جهان را به عنوان نمونه می‌توان مورد توجه قرار داد. این مسأله متضمن جنبه‌های فنی متعددی از قبیل نحوه بهره‌برداری از منابع طبیعی، عملی بودن شیوه‌های پیشنهاد شده به منظور ازدیاد محصول و میزان و نحوه سرمایه‌گذاری است. یک کارشناس اقتصادی می‌تواند نتیجه اجرای چنین طرحی را در صورتی که همه وسایل لازم فراهم باشد، به طور تقریب پیش‌بینی کند، ولی او برای اینکه در محاسبات خویش مرتکب خطایی نشود، باید همه جوانب مسأله را به دقت مورد بررسی و مطالعه قرار دهد. باید بداند مؤثرترین راه جلب همکاری مردم به سوی طرح‌های پیشنهاد شده چیست؟ افزایش محصول و اعتلای سطح زندگی مردم در فرهنگ و تمدن کشور چه

تأثیری خواهد داشت؟ چگونه می‌توان از سرمایه‌های خارجی، بی‌آنکه نتایج شوم استعمار کهن را در برداشته باشد، استفاده کرد؟ چگونه می‌توان سرمایه‌گذاران محلی را از استثمار و از تعدی به حقوق مردم بازداشت؟ بهبود زندگی ملل رشد نکرده در روابط آنان کمونیسم چه اثری خواهد داشت؟ اگر بگویم مسیحیت به هیچ یک از این پرسش‌ها پاسخی نمی‌دهد، این را حمل بر گزاف‌گویی نباید کرد.

وجود این همه مسایل غامض و پیچیده حصول توافق نظر را دشوار ساخته است. این اختلاف نظرها ناشی از توجه به جنبه‌های مختلف مسأله و شیوه‌های مختلف محاسبه است. بروز اختلاف نظر درباره مسایل اجتماعی حتی هنگامی که افراد یا گروه‌های ذی‌نفع در اندیشه خود به حد اعلا‌ی امکان صادق باشند اجتناب‌ناپذیر است. از جمله موجبات دیگر اختلاف نظر درباره مسایل اجتماعی، تمایلات فکری مردم را که دارای سوابق متفاوت هستند و در اوضاع و شرایط گوناگون پرورش یافته‌اند می‌توان نام برد. این عوامل موجب گشته است که هر یک از مردم و از آن جمله مسیحیان از دیدگاه‌های مختلفی به مسایل اجتماعی بنگرند و تابع سلیقه‌های مختلف باشند. با توجه به این حقیقت، معلوم می‌شود که چرا گروهی از مردم ثبات و نظام را بر آزادی و ترقی خواهی ترجیح می‌دهند، چرا به حفظ و ابقای مفسد مالوف اجتماعی اصرار می‌ورزند و از تحول و تازگی و دگرگونی هراسان هستند. عوامل دیگری نیز چون علایق ملی، طبقاتی و خانوادگی وجود دارد که بر تمایلات اجتماعی مردم حکومت می‌کند.

کسانی که تحت نظام اجتماعی معین متحمل رنج و محرومیت گشته‌اند طبیعتاً برای پذیرش نظام اجتماعی تازه بیشتر از دیگران رغبت نشان می‌دهند و هر تحول و دگرگونی را در وضع اجتماعی وسیله بهبود اوضاع تلقی می‌کنند، در حالی که افراد دیگری که از آن نظام برخوردار گشته و در پناه آن برای خویشتن امتیازاتی کسب کرده‌اند برای تثبیت وضع موجود پافشاری می‌کنند و هواخواهان تغییر نظام اجتماعی و سیاسی را عناصری گمراه، نامطلوب و سنگدل می‌شمارند. آنان که می‌دانند از تغییر نظام اجتماع زیان خواهند برد برای توجیه موقعیت ممتازی که در پناه وضع موجود کسب کرده‌اند دلایل علمی و فنی می‌تراشند. وقتی مسأله‌ای متضمن دو جنبه متضاد است، ما معمولاً از جنبه‌ای پشتیبانی می‌کنیم که با مصالح شخص ما و مصالح گروه اجتماعی که افکار و احساسات ما در میان آن پرورش یافته سازگارتر است. همه ما ممکن است با صداقت وجدان مرتکب چنین خطایی شویم. گمان می‌کنم آنچه گفته شد برای روشن شدن مشکلات موجود در راه تطبیق مسؤولیت اجتماعی مسیحیان با موازین اخلاقی مسیحیت کافی باشد. همین مسأله موجب گشته است که کلیساها و مسیحیان در طول تاریخ به اوضاع مشابهی واکنش‌هایی متفاوت ابراز دارند.

مشکل اساسی در راه بسط موازین مسیحیت به زندگی افراد در جامعه فقدان پاسخ مسیحی به مسایل اجتماعی است که برای همه مسیحیان قابل قبول باشد. علاوه بر این، سه مانع دیگر در راه بسط موازین مسیحیت به زندگی مردم در اجتماع وجود دارد که آنها را می‌توان به ترتیب زیر خلاصه کرد: اعتقاد به اینکه اساساً چنین مسأله‌ای وجود ندارد، تصور اینکه آنچه در فرهنگ و تمدن ما صحیح تلقی می‌شود با موازین مسیحیت سازگار است. شانه خالی کردن از زیر بار مسؤولیت اجتماعی به دلیل اینکه حصول اتفاق نظر درباره آن میسر نیست.

چگونگی تشخیص مسؤولیت

اجازه می‌خواهم این مسأله را نیز که مسیحیان چگونه می‌توانند ایمان خویش را در روابط اجتماعی خود اعمال کنند و تصمیمات و اقدامات خویش را در جامعه با موازین مسیحیت تطبیق دهند اجمالاً با خوانندگان در میان گذارم. در راه تشخیص مسؤولیتی که در اجتماعات بشری به مسیحیان تعلق می‌گیرد سه مرحله وجود دارد که من آنها را بینش، انگیزه و میزان می‌نامم. پس از بررسی این مراحل چند نکته دیگر را یادآور خواهم شد که توجه به آنها ما را در اتخاذ روشی صحیح و مسیحایی در مقام عضو جامعه یاری می‌کند. مسیحیان باید خویشتن را برای زندگی، اتخاذ تصمیم و فعالیت در جهانی آماده کنند که می‌دانند از آن خداست. مسیحیان همواره پیرو خداوند هستند و با امیدواری به آینده می‌نگرند. مسیحیان به این حقیقت مسلم ایمان دارند که خدا مافوق هر تمدن، هر قدرت، هر گروه اجتماعی، هر ایده‌آل بشری و هر کلیسایی است. «اینک امت‌ها مثل قطره دلو و مانند غبار میزان شمرده می‌شوند» (اشعیا ۴۰: ۱۵). به ما پیوسته گوشزد می‌شود که باید از بت‌پرستی دوری کنیم. نخستین حکم از احکام عشره تصریح می‌کند که «خدایان غیر را عبادت نکنید.» این حکم هدف نهایی ما را در زندگی مشخص می‌سازد. علاقه و دلبستگی شدید ما به تمدن، ملت و نظام اجتماعی و سیاسی خودمان و مقدم داشتن آنها به علایق دیگران ما را به نوع منحطی از بت‌پرستی گرایش می‌دهد.

کلید آشنایی با مسؤولیتی که در جامعه بر دوش ماست این است که میل و اراده خدا را بر علایق شخصی خویش مقدم داریم و آن را راهنمای خویش در زندگی قرار دهیم. تشخیص و پیروی اراده خدا ما را از ساختن بتهایی از علایق شخصی بر حذر می‌دارد و مبنای استواری برای روشی که در روابط اجتماعی خویش باید اتخاذ کنیم فراهم می‌سازد. ما کمونیست‌ها را از آن روی که می‌کوشند از ایدئولوژی و مقاصد اجتماعی خویش خدایانی خلق کنند سرزنش می‌کنیم، ولی فراموش می‌کنیم که بسیاری از مسیحیان نیز از علایق فرهنگی، ملی و سیاسی خویش بتهایی می‌سازند و در برابر آنها سر تسلیم فرود می‌آورند. بینش مسیحی شامل امیدی است که از اعتقاد ما به عمل‌رهایی‌بخش خدا در مسیح سرچشمه می‌گیرد. گرچه این امید به تنهایی چاره‌ای برای مسایل اجتماعی نیست، ولی به مسیحیان امکان می‌دهد بدون توجه به شرایط خارجی و نتیجه‌آنی و فوری اقداماتشان تلاش خود را در راه بهبود بخشیدن به وضع جهان با امید و ایمان دنبال کنند. ایمان به اینکه خدا رهاننده و نگاه‌دارنده جهان است و سرنوشت بشر در دست اوست، ما را از نومیدی و شکست روحی در جایی که اقداماتشان بی‌نتیجه می‌ماند رهایی می‌بخشد.

این امیدی نیست که تنها معطوف به آینده باشد، بلکه وسیله‌ای است که ما را مطمئن می‌سازد خدا هم اکنون آماده است ما را مورد عفو و بخشش قرار دهد. یکی از خطاهای شایع در میان مسیحیان این است که گمان می‌کنند برائت انسان در نزد خدا، «عادل شمرده شدن» او منوط است به توانایی انسان در برگزیدن هدفی کامل و به نتیجه رساندن آن ولی با توجه به اینکه گناه عمومیت دارد و اینکه هیچ بشری از گناه مبرا نیست، مسیحیان باید بدانند برگزیدن هدفی که کاملاً بی‌نقص و بی‌عیب باشد برای بشری در این جهان میسر نیست. به نظر من استنباطی که گروهی از مسیحیان پروتستان از مفهوم گناه دارند به عقیده مارتین لوتر که برائت از گناه را در نظام رهبانیت می‌جست بسیار شباهت دارد. اعتقاد به اینکه به مدد ایمان در نزد خدا برائت حاصل می‌کنیم به ما امکان می‌دهد در این جهان آغشته به گناه در زندگی مردم شریک شویم و با وجود این اطمینان داشته باشیم که چون قلب خود را به روی محبت خدا گشوده‌ایم او ما را آنچنان که هستیم خواهد پذیرفت. خداوند پذیرش ما را موقوف به داشتن هدف و مقصدی بی‌نقص در زندگی نساخته است. بدیهی است که از جهت خود ما نداشتن هدفی در خدمت به مردم در حکم سرپیچی از فرمان خدایی است که با در دست داشتن سرنوشت جهان ما را به محبت به همسایه ملزم ساخته است.

انگیزه‌ها و مقاصد مسیحیان

انگیزه‌ها و مقاصد مسیحیان در زندگی انفرادی و هم در روابط آنان با جامعه بشری باید تابع مقصد محبت‌آمیز خدا برای همه افراد بشری باشد. البته برای هیچ انسانی امکان ندارد که خویشتن را کاملاً و در بست به چنین هدفی بسپارد. عوامل بسیاری چون علایق و تمایلات شخصی و ملی و طبقاتی در روابط ما با همسایگانمان اثر دارد. در زندگی اجتماعی غالباً به تمایلات به ظاهر پسندیده‌ای که از کینه‌توزی و خودخواهی بشر ریشه گرفته برمی‌خوریم. روانکاوان و متخصصین بیماری‌های عصبی و روانی ثابت می‌کنند که حتی پاره‌ای از صمیمانه‌ترین روابط بشری پدیده دشمنی‌ها و نفرت‌های نهفته است. در این صورت، تنها آمادگی به قبول فیض خدا و آموزش مسیح به یاری ایمان است که می‌تواند مقاصد و هدف‌های ما را از آرایش و تمایلات نفسانی مبرا سازد. در سال‌های اخیر از ماهیت محبت، آنگونه که مسیحیان بدان عقیده دارند، سخن بسیار گفته شده است. محبت مسیحی تا جایی که به موضوع این کتاب مربوط می‌شود، عبارت است از دلبستگی به وضع مردمی که آنچه از ما سر می‌زند یا آنچه ما از به انجام رسانیدن آن کوتاهی می‌ورزیم به نحوی در سرنوشت آنان اثر می‌بخشد. برای دلبستگی ما به سرنوشت مردم حدی نمی‌توان یافت. محبت ما به افراد بشری باید تا جایی گسترش یابد که همه مردم، چه آنان که با ما دارای علایق و سوابق مشترک هستند و چه آنان که علایق و سوابقشان با ما تفاوت دارد، چه کسانی که به ما نزدیک هستند و چه کسانی که از ما دور هستند و به طور خلاصه دوستان و آشنایان ما از آن بهره‌مند گردند.

بدیهی است که اعمال محبت به این نحو کاری بس دشوار است. محبت به دشمنان مثلاً در جایی که آزادی و امنیت ملی ما از طرف آنان دچار مخاطره گشته، کار آسانی نیست، ولی چنین امری برای کسانی که خویشتن را با تمام دل به مسیح سپرده‌اند و می‌دانند که همه مردم در نزد خدا برابر و یکسان هستند میسر است. حتی در لحظاتی که منافع ما با مصالح دشمنانمان تصادم می‌کند، محبت مسیحی واقعیتی انکارناپذیر است. مسیحیان حق ندارند افرادی را به دلیل اینکه با عقاید سیاسی آنان موافق نیستند یا برای پیش بردن مقاصد سیاسی خویش از وجود آنان نمی‌توانند استفاده کنند طرد کنند. یکی از تفاوت‌های اساسی در بین مسیحیت و کمونیسم به عقیده من در همین جاست. در نزد کمونیست‌ها دشمن سزاوار محبت و احترام نیست. محبت مسیحی را در روابط اجتماعی از ارزش‌های اجتماعی

چون صلح، نظام، عدالت، آزادی و به طور خلاصه هر آنچه که برای آسایش مردم در پناه اجتماعات ضروری است جدا نمی‌توان کرد. متألّهین مسیحی درباره اینکه این ارزش‌ها را چگونه باید شناخت و در بین آنها و محبت مسیحی چه پیوندی موجود است سخن فراوان گفته‌اند، ولی با همه اختلاف نظری که درباره منشأ این ارزش‌ها موجود است، ایشان نتوانسته‌اند آنها را از نظر دور دارند. همه این ارزش‌ها به میزان معینی برای آسایش جامعه بشری ضروری است، ولی مسیحیان ممکن است برخی از آنها را بر دیگران مقدم دارند یا درباره روابط آنها عقاید متفاوتی ابراز دارند. آزادی و عدالت در جوامع بشری پیچیده کنونی بدون نظام اجتماعی صحیحی قابل حصول نیست. بدون نظام اجتماعی که آزادی و عدالت را برای افراد تأمین کند، هر جامعه بشری دستخوش آشوب و ستمگری خواهد گشت.

مفهوم عدالت جز این نیست که مردم از تعدی دیگران مصون باشند. به عبارت دیگر، عدالت به همه افراد جامعه فرصت می‌دهد آزادانه استعدادهای خود را پرورش و بروز دهند و در کار ساختمان جامعه مشترک خویش همکاری کنند. مقصود من این نیست که در جامعه با همه افراد یکسان رفتار شود، چنانکه گویی همه افراد برابرند، ولی می‌خواهم بگویم سازمان‌های اجتماعی که هنوز اساس آنها بر نابرابری انسان‌ها استوار است باید چنان اصلاح شود که از سنت‌هایی که یادگار نسل‌های مغرور و آزمند گذشته است اثری برجای نماند. در یکی از گزارش‌های مجمع عمومی شورای جهانی کلیساها در اوآنستن (۱۹۵۴)، به این عبارت برمی‌خوریم: عدالت واقعی تغییرناپذیر است و اشکال آن باید به نحوی تغییر پذیرد که به احتیاجات متغیر بشر پاسخ دهد. هواخواهان عدالت باید با دلبستگی عمیق به سرنوشت انسان‌ها زمینه‌های تازه‌ای را در اجتماعات بشری برای بسط عدالت بیابند. تعمیم عدالت مستلزم تلاش مداوم برای ریشه‌کن ساختن مظالم اقتصادی است که بر دوش مردم سنگینی می‌کند و آنان را از پرورش دادن استعدادهای خود باز می‌دارند. برای اینکه مردم از عدالت برخوردار شوند، سازمان‌های سیاسی باید به نحوی اصلاح شود که به صاحبان قدرت اجازه ندهد از اختیارات خویش به زیان مردم استفاده کنند و به افراد جامعه امکان دهد سرنوشت خویش را مشترکاً تعیین کنند.

میزان اساسی

چنانکه قبلاً گفته شد این خطر همواره در کمین مسیحیان است که از تمایلات و مصالح خویش بت‌هایی بسازند و آنها را از میزان رفتار خویش قرار دهند. بشر ذاتاً منافع خویش را بر حقوق و مصالح دیگران مقدم می‌دارد. متألّهین مسیحی پیرامون مقام گناه در زندگی انسان سخن بسیار گفته‌اند. همه ما از توانایی خویش در برابر گناه آگاه هستیم. برای ما دشوار است از منافع خویش بگذریم. حتی هنگامی که در زندگی خصوصی از منافع شخصی تا اندازه‌ای چشم می‌پوشیم، چون پای منافع گروه ملی یا اجتماعی ما پیش می‌آید از آن دفاع می‌کنیم، چون به روابط گروه‌های مختلف بشری میندیشیم، خاطره مظالم و اشتباهات گذشته در ما زنده می‌شود و در نتیجه تعدیاتی از ما سر می‌زند که دیگران را برای آن سرزنش می‌کردیم. آشنایی به ماهیت گناه به ما مسیحیان امکان می‌دهد خویشتن و جامعه خود را درست بشناسیم. تعلیم مسیحیت درباره عمومیت گناه اقتضا دارد که ما خویشتن را در گناه بشریت شریک بدانیم. در زندگی ما جایی نیست که از گناه مبرا باشد. گناه به اشکال تازه‌تر و مبهم‌تری به بهترین مظاهر زندگی بشر یعنی آنجا که تمدن، ایدآلیسم، زندگی فکری و دینی نام دارد، رخنه کرده است.

همانگونه که محبت و نیکخواهی محرک ما به خدمت است، فروتنی میزانی است که درستی و حقانیت مقاصد خویش را با آن بسنجیم. ممکن است برخی از خوانندگان گمان برند که فروتنی و انتقاد از خویشتن مساعی ما را در راه خدمت به مردم و اشاعه عدالت عقیم خواهد ساخت، ولی هرگاه چنین نتیجه‌ای دستگیر خواننده شود، این گواه بر آن است که وی فروتنی را جدا از جنبه‌های دیگر ایمان مسیحی مورد توجه قرار داده است. آمادگی برای تشخیص و پیروی خواست خدا، همدردی با مردم، عفو و بخشش و امید به اینکه خواست خدا سرانجام به تحقق خواهد پیوست اجازه نمی‌دهد فروتنی و انتقاد از خویشتن مساعی ما را در راه بسط عدالت در اجتماعات بشری عقیم و بلااثر سازد. فروتنی مسیحی، به مفهوم صحیح و کلی آن بیش از هر عاملی ما را برای اعمال عدالت در روابط انسان‌ها یاری می‌کند. فروتنی ما را برای قبول تازگی و تحولات ضروری در روابط اجتماعی آماده می‌سازد و برای رفع اختلافات از راه مسالمت و نیکخواهی زمینه مساعدی فراهم می‌آورد. در راه اعمال عدالت مانعی بزرگتر از سرسختی ناشی از غرور و قضاوت یکطرفه وجود ندارد، زیرا قضاوت یکطرفه اجازه نمی‌دهد ناله دردمندان و ستمکشان و افراد استثمار شده به گوش ما برسد.

ناسیونالیسم مخرب‌تر از ناسیونالیسمی که با غرور و قضاوت یکطرفه همراه است وجود ندارد. شقاوت و سنگدلی افرادی که به حقانیت خویش ایمان قاطع دارند و می‌پندارند تنها خود آنان برای بسط عدالت در جهان خوانده شده‌اند و برای نیل به این مقصد حق دارند خویش را به مردم تحمیل کنند سراغ نمی‌توان داشت. ضعف اساسی کمونیسم در اینجاست که کمونیست‌ها صادقانه عقیده دارند مفتاح تاریخ و سعادت انسان‌ها منحصر در دست آنهاست و از اینرو مجاز هستند برای پی‌ریزی دیکتاتوری پرولتاریا دشمنان مردم را منکوب و نابود سازند. کمونیست‌ها حتی هنگامی که در راه انقلاب گام برمی‌دارند به این واقعیت اذعان ندارند که آنها و دشمنانشان به یک اندازه در گناه عمومی بشر شریک هستند و خداوند در حق همه آنان یکسان داوری می‌کند. شوم‌ترین نوع مسیحیت آن است که به پیروان خود اجازه می‌دهد اعتقاد به لزوم توبه را از جنبه‌های دیگر دین و ایمان خویش جدا کنند و اندیشه خویش را صرفاً در بدعتکاران، بی‌ایمانان، دشمنان و مخالفان خویش متمرکز سازند.

سود و زیان قدرت

در آغاز بحث یادآور شدم که قدرت گاهی انسان را گمراه و منحرف می‌کند. با این حال، هیچ نظام سیاسی و اقتصادی بدون پشتیبانی قدرت پایدار نمی‌ماند، ولی قدرت برای اینکه در جهت مخالف مصالح عمومی مردم مورد بهره‌برداری قرار نگیرد، محتاج نظارت دائم است. کسی این معنی را بهتر از ابراهام لینکن بر زبان نرانده است: «هیچ کس آنقدر صالح نیست که حق داشته باشد بدون رضای مردم بر آنان حکومت کند.» هر چند لینکن هنگام بیان این مطلب نظام برده‌داری را در نظر داشت، سخن او در هر نظام سیاسی یا اجتماعی که اجازه می‌دهد کسی یا گروهی از مردم اراده خویش را بر اکثریت تحمیل کنند صادق است. تشخیص لینکن در این مورد از تشخیص بسیاری از متألهین و علمای دینی ارتدکس^۱ زمان او صایب‌تر بود.

در میان مردم روابط اجتماعی موقت وجود دارد که به علت اختلاف سن یا تجربه اجازه می‌دهد افرادی اراده خویش را بر دیگران تحمیل کنند، ولی حتی در این مورد اعمال قدرت نباید با اجبار و استبداد همراه باشد. در یکی از این روابط که از همه معمول‌تر است؛ یعنی رابطه والدین با فرزندان، جامعه موظف است مسؤولیت حفظ مصالح فرزندان را در برابر خودسری والدین به دوش گیرد. جامعه موظف است با وضع قوانین لازم حقوق مثلاً مستأجرین را در برابر احکافات مؤجرین و مالکان حفظ کند و اتحادیه‌های کارگری و صنفی باید از حقوق کارگران در برابر کارفرمایان دفاع کنند. کارگران باید مجاز باشند که به روابط خویش با کارفرمایان نظارت کنند و در آن باره اظهارنظر کنند. مالکان و کارفرمایان مسیحی با رغبتی بیش از دیگران باید نظارت مقامات قانونی را بر اعمال و رفتار خویش با زیردستان بپذیرند، زیرا هر چند هم که نیت آنان پاک باشد باز نمی‌توانند خویشتن را به جای زیردستان خویش نهند. البته نمی‌توان ادعا کرد که مالکان و کارفرمایان مسیحی معمولاً چنین نظارتی را بر اعمال خویش با میل و رغبت پذیرفته‌اند. کوتاهی فکر ما نمی‌گذارد مسؤولیت خویش را در برابر احتیاجات جامعه به موقع دریابیم. پس بیا بیا اقله هنگامی که مردم به خود آمده‌اند و برای حفظ حقوق خویش در برابر خودسری، سودجویی و خودخواهی ما مصرا خواهان تحولاتی در نظام اجتماع و روابط بشری هستند با آنان همدردی کنیم.

کلیسا در بیدار ساختن وجودان اجتماعی مسیحیان مسؤولیت بس سنگینی به عهده دارد. این کلیساست که باید مسیحیان را از پیروی تمایلات محدود خصوصی از ناسیونالیسم افراطی و از پرستش تمدن مانوس و تحقیر تمدن‌های بیگانه برحذر دارد. یکی از مهم‌ترین خدمات شورای جهانی کلیساها به مسیحیت این بوده که با گردآوری مسیحیان از ملل و تمدن‌های مختلف به آنان امکان داده جهان را آنگونه که به دیده دیگران می‌آید نظاره کنند. آنچه به دست شورای جهانی کلیساها انجام یافته در کلیساهای محلی نیز که از گروه‌های ملی یا اجتماعی مختلف تشکیل شده‌اند امکان‌پذیر است.

لزوم اتخاذ تصمیمات عملی

گفتگوی ما تا اینجا پیرامون اصولی بود که برای مسیحیان مبنای فکری جهت درک مسؤولیت اجتماعی آنان فراهم می‌سازد، ولی دارا بودن چنین مبنایی برای کلیسا و از آن بیشتر برای مسیحیان که باید در برابر مسایل معضل جامعه خویش تصمیمات عملی بگیرند کافی نیست. از اینرو ناچارم سه نکته دیگر را به آنچه گفتم بیفزایم:

۱- انتقاد مسیحیان از وضع موجود باید صریح، ولی مثبت باشد. انتقاد منفی که از قضاوت یکطرفه و از تیرئه خودمان

ارتدکس در اینجا به معنی کسی است که ادراکات دینی او تابع عقاید جزمی (Dogmatic) است-^۱

سرچشمه می گیرد با واقع بینی و انصاف سازگار نیست، زیرا خود مسیحیان مسؤول بسیاری از مفسد رایج در اجتماعات بشری هستند. در قطعنامه کنفرانس آکسفورد (۱۹۳۷) به این عبارت برمی خوریم: «هنگام انتقاد از جامعه به جای سرزنش افراد معینی (مگر در شرایطی خاص) حقایق به مردم ارائه دهیم که وجدان آنان را بیدار کند.» کلیسا بر مسایل اجتماعی باید چنان بصیر و آگاه باشد که بداند وضع اقتصادی یا سیاسی خاصی در روحیه، شخصیت و سرنوشت افراد و خانواده‌ها چه آثاری می‌گذارد. متأسفانه انتقاد از جامعه آسان‌تر از چاره‌اندیشی برای مفسد اجتماع است. بسیاری از ما بی آنکه چاره‌ای برای جامعه ارائه دهیم یا در صورت در نظر داشتن چاره‌ای از نتایج آن آگاه باشیم، به سرزنش جامعه و افرادی که از نظر ما مسؤول وضع نامطلوب آند زبان می‌گشاییم، ولی حتی این شیوه به ظاهر منفی برای اصلاح نظام اجتماعی لازم است.

جامعه در هر عصری محتاج به منقدینی است که از روی کوتاهی‌ها، خطاها و ستمگری‌های بشر پرده بردارند. کلیسا باید هر دو نقش را ایفا کند، هم معایب جامعه را نمایان سازد و هم مردم را برای رفع آن معایب راهنمایی کند. به علت فقدان معلومات فنی و تخصصی، کلیسا نمی‌تواند راه‌های عملی برای اصلاح وضع جامعه ارائه دهد، ولی موظف است با بیدار ساختن وجدان مردم و قبل از همه مسیحیان آنان را به اقدامات مثبتی در جهت بهبود بخشیدن به وضع اجتماعات بشری ترغیب کند. آشنایی به ماهیت طبیعت بشری و نظام اجتماعی ممکن است مسیحیان را وادار سازد که برای زندگی خصوصی و روابط اجتماعی خویش میزان‌های متفاوتی انتخاب کنند. ممکن است گفته شود که اجتماعات بشری هیچگاه بر اساس محبت خالص و بی‌شائبه مسیحی اداره نخواهد شد، ولی حتی در این صورت، مسیحیان می‌توانند با انتقاد مثبت و سازنده در بهبود جامعه خویش نقش مؤثری ایفا کنند.

گرچه ما جامعه و منش رهبران آن را با میزان عدالت می‌سنجیم نه محبت، ولی نحوه اعمال عدالت را تنها در پرتو محبت و همدردی با مردم می‌توان ارزیابی کرد. عدالت از آنجا که ناگزیر است خود را با احتیاجات مردمی در شرایطی خاص منطبق سازد، هرگاه با محبت توأم نشود رابطه خود را با احتیاجات متغیر بشر از دست می‌دهد. حتی هنگامی که عدالت به خدمت ستمکشان گماشته می‌شود، باز ممکن است چنان از عواطف انسانی خالی شود که همه انسان‌ها، اعم از ستمکش و ستمگر در نزد آن اشیا فاقد روح و شخصیت جلوه کنند. در یکی از تازه‌ترین نوشته‌های کارل بارث^۲، متاله سوییسی، به این عبارت پرمغز برمی‌خوریم، چون خدا انسان گشت، انسان میزان و محک همه حقایق است و انسان است که باید به خدمت انسان گماشته شود و در صورت لزوم برای او فدا شود. هر انسانی هر چند هم که ناچیز باشد، ارزش آن را دارد که انسانیت او ملعبه «مقاصد» نشود. انسان برای خدمت به مقصد خلق نشده، مقصد برای خدمت به انسان به وجود آمده است.

۲- دومین گامی که ما را به مرحله اتخاذ تصمیمات عملی در راه بسط موازین اخلاقی مسیحیت به روابط اجتماعی نزدیک می‌سازد تعیین هدف‌های مشخص عملی است. این هدف‌ها را از آنروی که به مقتضای اوضاع و احوال اجتماعات معین در اعصار خاصی تعیین می‌شوند و از هدف‌های کلی مسیحیت مشخص‌تر و سهل‌الوصول‌ترند، دکتر ج. ه. اولدهم^۳ در نوشته‌های خود «هدف‌های آنی» خوانده است. برای اینکه خواننده منظور مرا از این «هدف‌های آنی» بهتر دریابد، ناچارم نمونه‌هایی ارائه دهم. هدف‌هایی که به عنوان نمونه در زیر ذکر می‌شود ممکن است در اوضاع و شرایط مناطق خاصی از جهان معاصر ضروری باشد.

الف- اصلاحات ارضی

اصلاح رابطه مالک با زارع در بسیاری از نقاط جهان اساسی‌ترین مسأله زمان ماست. نمایندگان محافل مسیحی جهان که به سال (۱۹۵۲) برای بررسی مسایل آسیای خاوری در لوکنو، هند گرد آمده بودند درباره مطالب زیر به توافق رسیدند:

۱- «نظام مالکیت فتودالی باید لغو شود. در موارد بسیاری دولت یا کشاورز ملزم نیست در ازای تصرف زمینی به مالک قبلی غرامتی پرداخت کند. عدالت حکم می‌کند که بار تازه‌ای به نام غرامت به کشاورز تحمیل نشود» (در اینجا تبصره‌ای به قطعنامه افزوده شده که می‌گوید امضاکنندگان قطعنامه با مصادره اموال تنها در شرایطی که مورد نظر بوده موافق هستند).

۲- «وسعت زمینی که به تصرف کشاورز درمی‌آید باید با میزان احتیاج او متناسب باشد.»

^۲- Karl Barth

^۳- J.H. Oldham

۳- «برای اینکه کشاورزان گرفتار صرافان سودجو نشوند، وام‌های طول‌المدت با سود کم باید در اختیار آنان نهاده شود.»

۴- «از زمین‌های تقسیم شده باید بی‌درنگ بهره‌برداری شود.»

باید اذعان کنم که این مسایل تاکنون به مقیاس جهانی در محافل مسیحی مطرح نشده است. از این‌روی قطعنامه فوق که به امضای نمایندگان مسیحی مناطقی از جهان رسیده که تشنه اصلاحات ارضی‌اند شایان توجه است. مجمع عمومی شورای جهانی کلیساها در اوآنستون (۱۹۵۴) بر هدف‌های متضمن در این قطعنامه صحه گذارد. مضمون قطعنامه را درباره عدم لزوم پرداخت غرامت به مالک قبلی همانگونه که در تبصره نیز تصریح شده، نمی‌توان به همه جای جهان تعمیم داد. آیا امکان ندارد در مواردی که املاک بسیار وسیعی از تصرف مالکان خارج می‌شود قانون تنها به احتیاجات مالکان توجه کند نه به بهای اراضی مصادره شده آنان؟ ولی در موارد خاصی برای اینکه مصادره اموال جامعه را دستخوش اختلافات طبقاتی نکند، پرداخت غرامت اجتناب‌ناپذیر است.

ب- تبعیض نژادی

مورد دیگری که یقین دارم بیشتر خوانندگان در آن هم عقیده هستند از میان برداشتن موانع قانونی است که در چهار دیوار کشور واحدی گروه‌های نژادی مختلف را بدون میل و رضای آنان از هم جدا می‌سازد. اصلاح روابط گروه‌های نژادی تنها آرزویی پسندیده نیست، چه که در مناطقی از جهان تبعیضات نژادی حادث‌ترین مسأله اجتماعی روز را تشکیل می‌دهد با این حال، هواخواهی از برابری انسان‌ها گواه بر این نیست که انسان با شیوه‌های عملی برای رفع تبعیضات نژادی آشنایی دارد. دیوان کشور ایالات متحد آمریکا با رأیی که به نفع مدارس دولتی مختلط داده یکی از راه‌های عملی را برای از میان برداشتن تبعیضات نژادی پیش پای ما نهاده است. در تحت شرایط موجود تبعیضات نژادی را به مقیاس وسیع بدون تأسیس مدارس که در آنها افراد گروه‌های نژادی مختلف در کنار هم تحصیل کنند از میان نمی‌توان برد. از این‌روی، دولت برای در هم شکستن تعصبات مردمی که هنوز با برابری انسان‌ها مخالف هستند ناگزیر است به کارهایی دست زند که یکی از مؤثرترین آنها بی‌شک تأسیس مدارس مختلط نژادی است. اکنون این پرسش پیش می‌آید که از قانون برای از میان بردن تبعیضات نژادی به چه نحو و به چه سرعتی می‌توان استفاده کرد. آیا نحوه اجرای قانون در نقاط مختلف جهان باید با میزان اختلاط گروه‌های نژادی متناسب باشد؟ لزوم مبارزه با تبعیضات نژادی برای مسیحیان کاملاً روشن و مشخص است و تنها در مورد نحوه این مبارزه ممکن است در بین آنان اختلاف سلیقه باشد. در هر حال، شایسته نیست مسیحیان مسؤولیت خویش را در قبال این مسأله چنان تلقی کنند که حل مشکل تبعیضات نژادی را دشوار سازد یا به تعویق اندازد.

ج- مبارزه با بیکاری

تثبیت اقتصادیات کشور به منظور جلوگیری از بیکاری دامنه‌دار یکی از اساسی‌ترین مسایل جوامع صنعتی پیشرفته عصر ماست. مسؤولیتی که در مبارزه با موجبات بیکاری به عهده جوامع ملی است اکنون بر همه کس روشن است. بدیهی است که مسیحیان با شیوه‌های فنی و عملی مبارزه با موجبات بیکاری آشنایی ندارند، ولی می‌توانند در راه وصول به این هدف با سایر افراد جامعه خویش همکاری کنند.

د- حاکمیت ملی

پشتیبانی از ملی که برای بازیافتن حاکمیت ملی و رهنیدن خویش از استعمار قدرت‌های خارجی تلاش می‌کنند یکی دیگر از وظایف مسلم مسیحیان در عصر ماست. مسیحیان گرچه میزانی که نشان دهد ملل تابع و اسیر به چه سرعتی مستحق بازیافتن استقلال و حاکمیت ملی خویش هستند در دست ندارند، ولی می‌دانند که پیدا کردن معاذیری برای ادامه استعمار برای قدرت‌های استعماری دشوار نیست. برای تشخیص اینکه ملل تابع هنگام بازیافتن حاکمیت و خودمختاری به چه واحدهایی باید تقسیم شوند مقیاسی در دست نیست، ولی حاکمیت ملی مستلزم این نیست که مردمی که سال‌ها در جامعه وسیع‌تری با هم زیسته‌اند هنگام بازیافتن استقلال خویش همانگونه که پس از نخستین جنگ جهانی در اروپای خاوری روی داد به واحدهای کوچکی تقسیم شوند. همچنین، راه الحاق واحدهای ملی به اتحادیه‌های محلی یا جهانی باید همیشه مفتوح بماند و چنین حقی را به عذر حاکمیت ملی نباید از آنان سلب کرد.

اینها چند نمونه از «هدف‌های فوری» است که ذهن بسیاری از مسیحیان در کلیسا با آنها آشنا شده است. البته من

پیشنهاد نمی‌کنم که این هدف‌ها چون قانون مسیحیت تلقی شود. هنگام بحث از هدف‌های فوق، کوشش شده است به منظور رعایت اختصار از اشاره به راه‌های دیگری نیز که جهت وصول به همان هدف‌ها در دسترس مسیحیان است خودداری شود. نخستین مجمع عمومی شورای جهانی کلیساها در آمستردام (۱۹۴۸) هنگام بحث از سیستم اقتصاد کمونیستی و سیستم سرمایه‌داری نامحدود و لجام گسیخته هر دو سیستم را محکوم ساخت و نظام اقتصادی ثالثی را به مسیحیان ارائه داد که گرچه شکل آن به مقتضای اوضاع و احوال کشورهای مختلف تغییرناپذیر است، ترکیبی است از جنبه‌های عالی سیستم اشتراکی و سیستم اقتصاد فردی. دومین مجمع عمومی شورای جهانی کلیساها در اوآنستون (۱۹۴۵) نیز گرچه از اشاره مستقیم متخاصم و ناسازگار کمونیستی و سرمایه‌داری خودداری کرد، ولی نظر مجمع آمستردام را مورد تأیید قرار داد.

در میان مقاصد دیگری که اوضاع خاص زمان ما در برابر مسیحیان نهاده می‌توان به لزوم جلوگیری از درگیر شدن سومین جنگ جهانی و جلوگیری از اشائه سیستم‌های استبدادی در جهان اشاره کرد. این دو هدف به هم وابسته‌اند و در یکدیگر اثری متقابل دارند. تلاش ما در راه حفظ صلح باید چنان باشد که در عین حال ما را از سقوط به دامان رژیم‌های مستبد خطرناک مصون می‌دارد خطر یک جنگ اتمی وحشتناک را در پی نداشته باشد. ماهیت مسؤولیتی که در کشورهای مختلف جهان به مقتضای اوضاع و احوال خاص آنها در قبال این دو مقصد به مسیحیان تعلق می‌گیرد متفاوت است. مسؤولیت مسیحیان امریکا در این مورد با مسؤولیت مثلاً مسیحیان هند یا ژاپن یکسان نیست. تشنجات کنونی جهان از نظر مسیحیان امریکا باید معلول تضاد مرام‌های سیاسی و اجتماعی تلقی شود نه رقابت‌های نظامی. نکته دیگری که مسیحیان امریکا باید همواره به یاد داشته باشند این است که کمترین گستاخی در این مبارزه ممکن است یک جنگ اتمی در پی داشته باشد. از سوی دیگر، مسیحیان کشورهایی چون هند و ژاپن باید به خاطر داشته باشند که بی‌طرفی در حکم زیر پا نهادن اصول اخلاقی متضمن در رقابت و تضاد مرام‌های سیاسی این عصر است و اینکه وجود یک قدرت نظامی در جهان غیر کمونیست، در صورتی که با تدبیر و مال‌اندیشی همراه باشد، ممکن است آزادی عمل ملل این منطقه جهان را تضمین کند. البته نمی‌توان انتظار داشت که همه مسیحیان با سوابق و تجربیات مختلف خویش در تشخیص ماهیت مسؤولیت خود در قبال هدف‌های اجتماعی و بین‌المللی به نتیجه واحدی برسند، ولی حتی اگر حصول اتفاق نظر میسر نباشد، هر گروهی می‌تواند به شیوه خاص خویش در راه وصول به این هدف‌ها تلاش کند. برای حصول اتفاق نظر مسیحیان می‌توانند تجربیات و عقاید متفاوت خویش را با صداقت و صراحت با هم در میان نهند.

۳- در پایان این فصل، اجازه دهید پیرامون آخرین مرحله‌ای که مسیحیان در جریان اعمال مسؤولیت اجتماعی خویش باید از آن بگذرند کمی با شما گفتگو کنم. آنچه قبلاً گفته شد باز ممکن است گروهی از مسیحیان را در یافتن طرق عملی برای اعمال مسؤولیت اجتماعی خویش یاری نکند. از اینرو، ناگزیرم به مرحله دیگری که مسیحیان در راه حصول به هدف‌های اجتماعی خویش باید از آن بگذرند و از مراحل قبلی بیشتر توجه لازم دارد اشاره کنم. این مرحله جایی است که مسیحی از میان احزاب، نامزدان حزبی، طرح‌های قانونی و برنامه‌های سیاسی و اجتماعی متعدد یکی را که به نظر او با موازین مسیحیت سازگارتر است برمی‌گزیند و از آن پشتیبانی می‌کند. بدیهی است که هر چه میزان دلبستگی شخص به اصل یا هدفی بیشتر باشد برای او احساس رضایت از نتیجه کار دشوارتر است. هدف‌هایی که مسیحیان در این مرحله برمی‌گزینند به سختی ممکن است از حدود علایق ملی یا ناحیه‌ای پا فراتر نهد. البته امکاناتی که در جوامع دموکراتیک پیشرفته برای مسیحیان وجود دارد با امکانات موجود در جوامعی که سرگرم ایجاد سازمان‌های دموکراتیک هستند قابل قیاس نیست. هنگام یادآوری مسیحیانی که از امکانات متفاوت برای تعیین مشی ملل و جوامع خویش برخوردارند، مسیحیانی را نیز که از فرصت مداخله در امور جوامع ملی خویش به کلی محروم هستند نباید از نظر دور داشت. مسؤولیتی را که در چنین شرایطی به مسیحیان تعلق می‌گیرد از دو نظر مورد توجه قرار می‌دهیم.

نخست آنکه مسیحیان خویشتن را به تحمل چنین وضعی ناگزیر می‌بینند. در مواردی بسیار خاص مسیحیان ناچار هستند با نظام موجود کلاً مخالفت کنند و در انتظار تحول و تازگی در نظام اجتماع بسر برند، ولی عدم مداخله در سرنوشت اجتماع خود نوعی تصمیم است، منتهی تصمیمی است که گرچه در نظر اول ممکن است خردمندانه و چاره منحصراً به فرد تلقی شود با این حال مسیحیان را به سرنوشت جامعه خویش بی‌اعتنا می‌سازد و موجب می‌شود حتی فرصت‌های محدود و اندکی را که برای اعمال نفوذ در اجتماع برای آنان موجود است نادیده گیرند. حتی در صورتی

که دشواری‌ها به ظاهر شکست‌ناپذیر اجتماعی مسیحیان را وادار سازد از فعالیت‌های سیاسی کناره‌گیری کنند، باز هم راه اعمال نفوذ در زمینه‌های غیرسیاسی به منظور آماده ساختن جامعه برای تازگی و دگرگونی گشوده است. مواردی که موانع و دشواری‌های موجود امکان هر گونه فعالیت را در جهت بهبود بخشیدن به وضع جامعه از مسیحیان سلب کند بسیار نادر است. حتی در چنین شرایطی مسیحیان می‌توانند آرزوی ایجاد جامعه بهتری را در کلیسا برای نسل آینده زنده نگاه دارند. گاهی فقدان آزادی‌های دموکراتیک ایجاب می‌کند که مسیحیان به جای تأسیس جنبش‌های سیاسی در احزابی که به دست غیرمسیحیان تأسیس شده شرکت کنند و با غیرمسیحیان برای پیش بردن مقاصد مشترک همکاری کنند.

هر چند که شرکت مسیحیان در نهضت‌های سیاسی از نظر مفهوم مسیحیت و مقصد کلیسا قابل توجیه نباشد، تلاش متشکل مسیحیان در جنبش‌های سیاسی به منظور پیش بردن مقاصدی مشترک دارای ارزشی فراوان است، ولی مسیحیان هنگام تعقیب هدف‌های سیاسی معینی باید از ایجاد این توهم خودداری کنند که مسیحیت منحصر عبارت از این مقاصد است. یکی از گزارش‌های دومین مجمع عمومی شورای جهانی کلیساها در آمستردام (۱۹۴۸) تحت عنوان «کلیسا و آشفتگی اجتماع» به برخی از خطرات متضمن در تأسیس احزاب سیاسی مسیحی اشاره می‌کند. گزارش در این باره چنین می‌گوید: «به طور کلی تأسیس احزاب سیاسی مسیحی ممکن است این زیان را در برداشته باشد که مسیحیت را با احزاب معینی متشبه سازد. تأسیس احزاب مسیحی همچنین ممکن است که موجب شود که مسیحیان از احزاب دیگری که آنها نیز به وجود مسیحیان نیازمنداند روگردان شوند. علاوه بر این، وجود احزاب مسیحی امکان دارد همه کسانی را که مقاصدشان با هدف‌های حزب مسیحی سازگار نیست نه تنها علیه حزب مزبور بلکه علیه مسیحیت در صف واحدی جای دهد.» گزارش سپس با توجه به وضع آلمان در (۱۹۴۸) می‌گوید: «در موارد خاصی برای مسیحیان ضرورت دارد که برای پیش بردن مقاصد مشترک خویش مشروط به اینکه این مقاصد چون پاسخ منحصر به فرد مسیحیت به اوضاع موجود تلقی نشود، در احزاب سیاسی متشکل شوند.» مصلحت حزب مسیحی، چون هر حزب دیگر در این است که قبل از آنکه گذشت زمان آن را منجمد سازد یا قدرت آن را به فساد بیالاید منحل گردد.

مبنای همکاری مسیحیان با غیرمسیحیان در کشورهای مختلف جهان به مقتضای اوضاع و سوابق خاص آنها متفاوت است. در کشورهایی که دارای موارث فرهنگی مسیحی‌اند، مبنای همکاری مسیحیان با غیرمسیحیان می‌تواند ادراکات اخلاقی مشترکی باشد که مسیحیت مستقیم یا غیرمستقیم به آن جامعه بخشیده است. در کشورهایی که سوابق تاریخی آنها با سوابق کشورهای مسیحی متفاوت است، مسیحیان ناگزیر هستند دلبستگی مشترک خود و افراد دیگر جامعه را به عدالت اجتماعی، آزادی سیاسی و حکومت صالح مبنای همکاری خویش با غیرمسیحیان سازند. مسیحیان ممکن است عقیده داشته باشند که عشق به ایجاد تازگی و تحول در وضع اجتماعات و احترام به آزادی و شخصیت انسان اساساً پدیده مسیحیت است، ولی لزوم ندارد مسیحیان در جریان همکاری خویش با دیگران بر سر منشأ آمال و مقاصد مشترک خویش با آنان بحث و مجادله کنند. مسیحیان باید خدا را شکر کنند که چنین آرزوهایی را در دل غیرمسیحیان زنده ساخته است.

انجیل چه می‌گوید

برخی از نویسندگان کتاب عهد جدید خوانندگان خویش را به فرمانبرداری از صاحبان قدرت ترغیب کرده‌اند، زیرا عقیده داشتند که هر قدرتی در جهان معلول خواست خداست. رساله مکاشفه یوحنا در این میان مستثنی است و بهترین سند بطلان نظر آن عده از مسیحیانی است که به استناد فصل ۱۳ رساله پولس به رومیان و رساله دوم پطرس سرسپردگی به صاحبان قدرت را وظیفه مسلم خویش می‌دانند. اینان برای تأیید صحت روش در برابر نظامات سیاسی این جهان به عیسی نیز که گفته است، «مال قیصر را به قیصر و مال خدا را به خدا دهید»، استناد می‌کنند. اینان فراموش می‌کنند که سخن عیسی هنگامی هم که قیصر خویشان را به جای خدا می‌نهد می‌تواند مورد استناد قرار گیرد. هرگاه از این نظر به سخن عیسی بنگریم، در بین آن و فصل ۱۳ رساله مکاشفه یوحنا تفاوتی نخواهیم یافت. در آغاز بحث گفتیم که کتاب عهد جدید اساساً کتاب سیاسی نیست و دلایل خویش را برای اثبات این مدعا با خواننده در میان نهادیم. برای اینکه مسیحیان را متوجه مسؤولیت سیاسی آنان سازم، به نقل مضامینی از کتاب عهد جدید مبادرت کردم که در هیچ یک به نظام‌های سیاسی اشاره‌ای نشده است. از نظر مسیحیان اولیه، نظامات سیاسی بخشی از این جهان فانی و زودگذر بود. یکی از دلایل عدم توجه کتاب عهد جدید به نظام‌های سیاسی مسلماً این بود که مسیحیان اولیه اقلیتی کوچک و ناچیز بودند و برای آنان امکان نداشت در نظام یا تصمیمات سیاسی امپراطوری روم منشأ اثری شوند.

در فصل ۱۳ رساله مکاشفه نیز که سندی بر محکومیت نظام امپراطوری روم از طرف مسیحیان است، به قرینه‌ای که گواه بر مبارزه فعالانه مسیحیان با آن نظام باشد بر نمی‌خوریم. آنچه مسیحیان از مبارزه درک می‌کردند یا اعمال آن برای آنان امکان داشت، عبارت بود از مقاومت مسالمت‌آمیز و حفظ وفاداری خویش به مسیح در زیر فشار زجر و شکنجه. با توجه به شرایط موجود قرن اول میلادی، پشتیبانی کتاب عهد جدید از «قدرت‌های حاکم» شایان توجه است. خوش بینی مفرط پولس به قدرت‌های سیاسی از این عبارات پیداست: «زیرا از حکام عمل نیکو را خوفي نیست، بلکه عمل بد را پس اگر می‌خواهی که از آن قدرت ترسان نشوی، نیکویی کن که از او تحسین خواهی یافت، زیرا خادم خداست برای تو به نیکویی.» پولس سپس می‌فزاید: «بنابراین، لازم است که مطیع او شوی، نه به سبب غضب فقط بلکه به سبب ضمیر خود نیز» (رومیان ۱۳: ۳، ۵). این عبارت را پولس زمانی نوشت که دشمنی فرمانروایان روم با مسیحیت هنوز به صورت کشتار و شکنجه متشکل مسیحیان نمودار نگشته بود، ولی زمانی هم که شکنجه مسیحیان به اوج شدت رسید، باز نویسنده رساله اول پطرس اندرزی مشابه اندرزهای پولس به مسیحیان می‌دهد: «بنابراین، هر منصب بشری را به خاطر خداوند اطاعت کنید، خواه پادشاه را که فوق همه است و خواه حکام را که رسولان وی هستند، به جهت انتقام کشیدن از بدکاران و تحسین نیکوکاران» (اول پطرس ۲: ۱۳، ۱۴).

پس از جمله فوق، به عبارات دیگری بر می‌خوریم که نشان می‌دهد نویسنده از روی احتیاط و مال‌اندیشی این اندرز را به مسیحیان داده است: «زیرا که همین است اراده خدا که به نیکوکاری خود جهان مردمان بی‌فهم را ساکت نماید» (اول پطرس ۲: ۱۵). منظور نویسنده ظاهراً این بوده است که مسیحیان به دشمنانشان جهت توجیه اعمال خویش دستاویزی جز صمیمیت و پایداری در ایمان خود ندهند و به آنها اجازه ندهند رفتار وحشیانه خویش را با مسیحیان در لفاف معاذیری چون مبارزه با مستی یاغی و سرکش پیوشانند. به نظر پروفیسور جان ناکس، نویسنده رساله اول پطرس می‌پنداشته است که فرمانروایان روم چون پی بردند که تنها گناه مسیحیان مسیحی بودن است از آزار و شکنجه آنان دست خواهند شست.

دو اخطار لازم

کتاب عهد جدید و سنن کلیسا مسیحیان را از آنارشیسم یعنی بی‌اعتنایی به نظم و قانون و همچنین از این پندار که روزی ممکن است جوامع بشری بدون استفاده از زور از نظم و انضباط برخوردار گردند، برحذر داشته است. کلیساهای در تبلیغ این نظرات چنان دور رفته‌اند که گاهی برای مسیحیان دشوار بوده است به ضرورت انقلاب سیاسی پی برند، گرچه تقریباً در همه جوامع مسیحی حوادثی حتی بدبارترین مسیحیان را گاهی بر آن داشته است که انقلاب را حق مسلم خویش بدانند و از آن استفاده کنند، ولی صرف‌نظر از انقلاب، جوامع مسیحی عموماً آنارشیسم را محکوم

کرده‌اند. دلیل مخالفت مسیحیان با آنارشیزم وقوف مسیحیت به تمایل ذاتی بشر به ارتکاب گناه است. همین تمایل ایجاب می‌کند که اجتماعات بشری با اتکای به قدرتی مرکزی افراد را از تعرض به حقوق یکدیگر بازدارند. یکی از اساسی‌ترین تفاوت‌های موجود در بین مسیحیت و کمونیسم همین است، زیرا کمونیسم منتظر فرا رسیدن روزی است که دیگر جامعه بشری نیازی به اعمال زور نخواهد داشت.

نکته دیگری که در سراسر کتاب عهد جدید به چشم می‌خورد و در رساله مکاشفه یوحنا به نحوی بارزتر بیان شده لزوم بیداری و هوشیاری مسیحیان در مواقعی است که دولتی می‌خواهد خویشتن را به جای خدا نشانند. پولس در جایی که می‌گوید: «هر قدرتی از خداست» به حدود قدرت و اختیار دولت‌ها اشاره می‌کند، ولی سخن پولس در فصل ۱۳ رساله به رومیان، چون به طور مجزا و بدون توجه به پیام کلی انجیل در نظر گرفته شود، آن عده از مسیحیان را که هر قدرت موجود را در جهان به خواست و مشیت خدا منتسب می‌کنند دچار گمراهی و سرگردانی می‌سازد. خوشبختانه مضمون آیه ۲۹ فصل ۵ کتاب اعمال رسولان «خدا را بیش از انسان باید اطاعت کرد» و مضامین صریح رساله مکاشفه یوحنا ما را از تعبیر محدود و یک جانبه فصل ۱۳ رساله به رومیان برحذر می‌دارد. تعبیر یک جانبه برخی از مسیحیان از این سخن پولس نمونه‌ای است از نتایج غلط و زیان‌بخشی که در صورت تفکیک بخشی از کتاب مقدس از مضمون و فلسفه کلی این کتاب دستگیر ما می‌شود.

مسیحیان در موارد معینی پنداشته‌اند تنها کاری که در برابر دولت‌های ستمگر و بی‌بند و بار از دست آنان ساخته است نافرمانی از اوامر دولت به بهای تن دادن به محرومیت و زجر و شکنجه است. حتی لوتر و کالوین که ذاتاً افرادی بردبار و مسالمت‌جو نبودند، نتوانسته‌اند به پیروان خویش در قبال دولت‌های ستمگر راهی جز مقاومت مسالمت‌جویانه ارائه دهند. با این حال، هر دوی آنها قدرت‌های سیاسی کوچکتر را به مقاومت فعالانه در برابر فرمانروایان بزرگتر تحریک کرده‌اند. کالوینیسم با تشجیع پیروان خویش به مقاومت فعالانه در برابر ستمگری الهام‌بخش یک سلسله انقلاباتی در جهان شده که انقلابات اسکاتلند، انگلستان، هلند و ایالات متحد آمریکا از آن جمله‌اند. در زمان قدرت ناسیونال سوسیالیست‌ها، بسیاری از مسیحیان پیرو لوتر در کشورهای نروژ، دانمارک و آلمان به جنبش‌های مقاومت سیاسی پیوستند. کاتولیک‌های رومی در قیاس با پروتستان‌ها در مبارزه فعالانه با دولت‌هایی که آزادی یا موجودیت کلیسا را به مخاطره انداخته‌اند از آزادی عمل بیشتری برخوردار بوده‌اند. رشد شعور مسیحیان درباره انقلابات سیاسی خود داستان جالبی است. مسیحیان نخست با استناد به مضامین کتاب عهد جدید انقلاب مسلحانه را به هر مقصود و در هر وضعی محکوم می‌ساختند، ولی امروز گروه مسیحی دارای نفوذ قابل ملاحظه‌ای را نمی‌شناسم که انقلاب سیاسی را در شرایط خاصی موجه و مجاز بشمارد. در پاره‌ای از محافل مسیحی که دارای تمایلات پاسیفیستی هستند با انقلاب مسلحانه مخالفت می‌شود، ولی باید دانست که مخالفت با کشتار و خونریزی با شیوه گذشته مسیحیان که مقاومت سیاسی را در برابر ستمگری به هر شکلی محکوم می‌ساختند تفاوتی بسیار دارد.

آنچه مسیحیان را از آنارشیزم و ایجاد ناامنی بازمی‌دارد برای تعدیل اقدامات مسیحیان در قبال انقلاب سیاسی بسیار سودمند و ضروری است. برانگیختن مسیحیان به انقلاب سیاسی، بی‌آنکه قبلاً همه طرق قانونی آزمایش شود و امکان ایجاد نظام بهتری دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد، نامطلوب و زیان‌بخش است. مقاومت منفی در برابر دستگاه سیاسی فاسد و ستمگر گاهی، حتی اگر امکان استقرار نظام بهتر و عادلانه‌تری در بین نباشد، ممکن است موجه و مطلوب باشد، زیرا اینگونه نافرمانی در موارد خاصی به رهایی ستمکشان از چنگال فرمانروایان سنگدل و ستمگر یاری می‌کند، ولی اینگونه تلاش‌ها و مبارزات محدود با شورش متشکل تفاوت دارد. قیام مسلحانه از نظر مسیحیان در موارد بسیار نادری که همه راه‌های قانونی برای تغییر نظام اجتماع از دست مردم گرفته شده مجاز است، ولی حتی در این موارد مسیحیان موظف هستند قبلاً امکان پدید آمدن آنارشی و بی‌نظمی ممتدی را که ممکن است مظالم شوم‌تری در پی داشته باشد بررسی کنند.

مسئولیت و عمل

وقتی مضامین کتاب عهد جدید را که شامل کلماتی چون «مقامات حاکم» (رومیان ۱۳) و «امپراطور» و «فرمانروایان» (اول پطرس ۲: ۱۳) است از نظر می‌گذرانیم و پیرامون مفاهیمی که این عبارت در طول تاریخ مسیحیت داشته میندیشیم، شایسته است این نکته را از یاد نبریم که وضع زمان نویسندگان این عبارات با وضع زمان ما که دستگاه‌های حاکم اقلاً تا اندازه‌ای در برابر مردم مسئولند تفاوت داشت. در فصل آینده از مسئولیت مسیحیان در قبال دموکراسی سیاسی

گفتگو خواهم کرد، ولی گمان می‌کنم در اینجا می‌توانم به ذکر این نکته اکتفا کنم که نظام‌های سیاسی موجود در بسیاری از جوامع عصر ما مخلوق و نماینده اکثریت مردم است. در جایی که نظام‌های سیاسی به دست مردم و برای خدمت به آنان خلق شده‌اند، تلقی فرمانروایان چون عمل آفریدگار و کسانی که برای کوبیدن مردم خلق شده‌اند پنداری ابلهانه است. مناسب‌تر این است که بگوییم خود مردم که این فرمانروایان را خلق می‌کنند عمال پروردگارند و در برابر او مسؤولیت دارند. هیأت‌های حاکم که نماینده و منتخب مردم هستند، گاهی ناگزیر هستند با تمایلات مردم یا اقلا تمایلات گروه‌های معینی از مردم مخالفت کنند. این را کسانی که به نام خائن و جنایتکار به دست قانون گرفتار می‌شوند بهتر احساس می‌کنند، ولی این نکته را نباید از نظر دور داشت که حتی سرنوشت جنایتکاران از طرف داوران و منصفانی تعیین می‌شود که خود از میان مردم برخاسته‌اند و نماینده مردم‌اند.

همین نشان می‌دهد که این دولت‌ها از مردم فاصله‌ای ندارند در مواقعی که دولت با استفاده از حق خویش مردم را برای دفاع از کشور تجهیز می‌کند، افرادی که به سربازی خوانده شده‌اند یا خانواده‌های آنها ممکن است دولت را دشمن خویش تلقی کنند، ولی خود این افراد یقیناً بارها به این نکته اندیشیده‌اند که سیستم سربازگیری عمومی مناسب‌تر و عادلانه‌تر از شیوه‌های دیگر دفاع ملی است. در ایالات متحد آمریکا احضار افراد برای سربازی به دست هیأت‌هایی صورت می‌گیرد که از منتخبین محلی تشکیل شده‌اند و افرادی که برای دفاع از وطن تجهیز می‌شوند غالباً فرزندان خود اعضای هیأت هستند، ولی در مناطقی از جهان که سرنوشت جامعه به دست فرمانروایان مستبد و غیرمسئول سپرده شده، اقدامات دولت طبیعتاً در جهت مخالف مصالح افراد و مردم صورت می‌گیرد. تعلیم پولس درباره لزوم فرمانبرداری مردم از فرمانروایان و قدرت‌های سیاسی امروز باید در پرتو ادراکات تازه مردم از مسؤولیت هیأت‌های حاکم در قبال جامعه ارزیابی شود. به عقیده من «مسؤولیت» و «همکاری» را باید جانشین «فرمانبرداری» که پولس به کار برده، ساخت. در مواردی افراد ناگزیراند از قانون صرفاً به خاطر احترام به قانون اطاعت کنند، ولی هرگاه افرادی به خاطر آرامش وجدان با اکراه از قانون سرپیچی می‌کنند، لازم است خویشان را برای مقابله با نتایج نامطلوبی که در نتیجه نقض قانون ممکن است دامنگیر جامعه شود آماده ساخته باشند. آنان که به خاطر آرمان‌های عالی از قانون سرپیچی می‌کنند، موظف هستند برای اصلاح آن قانون به نحوی که بیشتر با عدالت و مصالح مردم سازگار باشد دمی از کوشش و مبارزه باز نایستند.

البته این در جوامعی امکان‌پذیر است که افراد از آزادی و فرصت کافی برای تعیین سرنوشت خویش برخوردارند. مفهوم فرمانبرداری از خدا در جوامعی که مردم حاکم بر سرنوشت خویش‌اند با سرسپردگی به فرمانروایانی که در برابر مردم مسؤولیتی برای خویش قائل نیستند تفاوت دارد. فرمانبرداری از خدا در جوامع آزاد و دموکراتیک به مفهوم واقعی آن عبارت است از انتقاد دائم از اعمال مقامات دولتی، همکاری با آنان برای اینکه وظایفی را که از طرف مردم به آنان سپرده شده بهتر به انجام رسانند و در صورت لزوم عزل آنان و سپردن مقامات آنان به افراد دیگری که مصالح جامعه و مردم را بهتر رعایت کنند. مصلحت جامعه اقتضا دارد که وظیفه و حدود اختیارات مقامات مسؤول با وضع قوانینی مشخص شود. این قوانین متغیر و تابع سنجش و ارزیابی مداوم جامعه است و مسیحیان در تکوین میزان این سنجش مسؤولیت سنگینی به عهده دارند.

مبانی اصلی زندگی سیاسی

آیا مسیحیان مجازند از نظام سیاسی خاصی حمایت کنند؟ در سال‌های اخیر بسیاری از مسیحیان کوشیده‌اند کلیسا را از پشتیبانی از نظام‌های سیاسی معینی چون سرمایه‌داری و سوسیالیسم بر حذر دارند. شکی نیست که مسیحیت بالاتر از هر نظام سیاسی یا فرهنگی است و در قالب تمدن‌های بشری نمی‌گنجد. از این‌روی از پیوند مسیحیت با نظام‌های سیاسی با احتیاط باید سخن گفت. بدیهی است که حق نداریم نظام سیاسی خاصی را که به جامعه معینی تعلق دارد به ملل دیگر جهان عرضه کنیم و از آنان متوقع باشیم که آن را بپذیرند. با این حال در بین مسیحیت و نظام‌های سیاسی خاصی وجوه مشترکی می‌توان یافت که در برخی از نظام‌های سیاسی دیگر موجود نیست. در صورت امکان، مسیحیان باید از نظام‌های سیاسی که متضمن دو اصل زیر است پشتیبانی کنند:

۱- نظام‌های سیاسی که مخلوق اراده مردم است.

۲- حکومت‌هایی که به اقلیت‌های سیاسی اجازه می‌دهد برای پیش بردن مقاصد خویش متشکل شوند.

این دو اصل مهم‌ترین جنبه‌های دموکراسی سیاسی را تشکیل می‌دهند، گرچه این اصول در تمدن‌ها و زندگی ملل معدودی پدیدار گشته و رشد کرده‌اند، چون ارزش خود را در عمل به ثبوت رسانیده‌اند می‌توانند در جهان اشاعه یابند و از طرف همه ملت‌ها مورد استفاده قرار گیرند. این سخن با توجه به ملیت امریکایی نویسنده ممکن است ستایش از تمدن و شیوه‌های زندگی ملی او تلقی شود، ولی اکنون مردم جهان چندان با مزایای دموکراسی آشنا شده‌اند که دیگر نمی‌توان دموکراسی را مخلوق تمدن غربی بشمار آورد. بسیاری از ملل تازه به استقلال رسیده آسیا اکنون زندگی سیاسی خویش را بر اساس دموکراسی استوار ساخته‌اند. این نکته شایان توجه است که کارل بارف که بیش هر متأله مسیحی دیگر مسیحیان و کلیسا را از خطر یکی شمردن مسیحیت و کلیسا با تمدن یا نظام اجتماعی و سیاسی خاصی بر حذر داشته، از پیوند مسیحیت و آنچه خود وی بدان «آرمان‌های دموکراسی» نام داده به روشنی سخن می‌گوید. به نظر من این مناسب‌ترین توصیفی است که می‌توان از دموکراسی کرد، زیرا زمینه‌های بسیاری هست که در آنها ملل دموکرات از به انجام رسانیدن آرمان‌های دموکراسی بازمانده‌اند. بارف در این باره چنین می‌نویسد:

نام و مفهوم دموکراسی نارساتر از آن است که به آن وسیله بتوان نظام سیاسی را که با مشیت الهی سازگارتر باشد توصیف کرد با وجود این، تلاش مسیحیان را در زمینه‌های سیاسی به منظور ایجاد نظام سیاسی بهتر نمی‌توان نادیده گرفت. این تلاش‌ها گرچه در پناه «دموکراسی‌ها» به ثمر نرسد، از دلبستگی عمیق به آرمان‌های دموکراسی الهام می‌گیرد.^۱

جامعه مسؤول

دو اصل مورد بحث دموکراسی سیاسی در عبارت «جامعه مسؤول» که در مجامع عمومی شورای جهانی کلیساها در آمستردام (۱۹۴۸) و اوآنستون (۱۹۵۴) برای توصیف آرمان‌های اقتصادی و سیاسی تلاش‌های اجتماعی مسیحیان به کار رفته، مستتر است. مفاهیم متغیر «دموکراسی» مانع شده است که این کلمه در بیانیه‌ها و قطعنامه‌های مجامع جهانی کلیسا گنجانده شود. نویسنده نیز بر آن نیست که در این بخش کتاب بحث خود را بر محور این کلمه متمرکز سازد. جامعه مسؤول از نظر سازمان‌های کلیسای جهانی شامل سه مسؤولیت است: مسؤولیت مشترک و عمومی جامعه در برابر خدا، مسؤولیت افراد جامعه نسبت به خدا در قبال نظم اجتماع و عدالت عمومی و مسؤولیت مجریان امور که تصمیمات و اقدامات آنان از جهاتی در سرنوشت افراد جامعه مؤثر است. گزارش مجمع آمستردام جنبه سیاسی جامعه مسؤول را چنین توصیف می‌کند: «جامعه آزاد در شرایط کنونی جهان این حق را برای افراد خویش محفوظ می‌دارد که با آزادی بر اعمال دولت نظارت کنند، از دولت انتقاد کنند و در صورت لزوم آن را تغییر دهند...»

مفهوم جامعه مسؤول در فاصله مجامع آمستردام و اوآنستون مورد بحث محافل مسیحی جهان بود. این بحث‌ها منتج به توصیفی گشت که اکنون از پشتیبانی بسیاری از کلیساهای جهان برخوردار است. دومین مجمع عمومی شورای جهانی

کلیساها در اوانستون، چنانکه از عبارات زیر برمی آید، چهار جنبه اساسی را برای جامعه مسؤول ضروری تشخیص داده است. این عبارت از بخش سوم گزارش مجمع نامبرده استخراج شده است:

۱- هیچ فردی نباید به اجبار بازداشت یا از حقوق اساسی بشری محروم گردد.
۲- افراد باید از حق ابراز عقاید دینی، اخلاقی و سیاسی خویش برخوردار باشند. اعطای چنین حقی به اقلیتها واجد اهمیتی بسیار است.

۳- مردم باید بتوانند به آزادی و بی آنکه نیازی به اعمال زور باشد در صورت لزوم حکومت خویش را تغییر دهند.
۴- انجمنهایی که دارای اصول و موازین مخصوص به خویش هستند باید از هر گونه تعرضی مصون باشند و دولت به هیچ عنوانی در امور داخلی آنها دخالت نکند. کلیساها، خانوادهها و دانشگاهها از آن جملهاند. این توصیف شامل نمونه مشخصی از نظامهای سیاسی نیست، ولی متضمن میزانهایی است که هر نظام یا سازمان سیاسی را با آن می توان قیاس کرد.

مسئولیت و همکاری افراد

اجازه می خواهم دو اصل لازم نظام سیاسی کامل را بار دیگر یادآور شوم. این دو اصل عبارتند از رضایت و همکاری مردم و آزادی اقلیتها. آن نوع دموکراسی مطلوب مسیحیان است که متضمن هر دوی این اصول یا جنبهها باشد. نظام سیاسی دموکراتیک که مخلوق و تابع اراده اکثریت افراد ملت است در صورت سلب آزادی از اقلیتهای سیاسی از هدف اصلی خود منحرف می شود و حتی پس از آنکه پشتیبانی اکثریت را از دست داد به موجودیت خویش ادامه می دهد. تنها موازین قانونی قادر نیست اکثریت را از تعدی به حقوق اقلیت بازدارد، مگر آنکه اکثریت افراد جامعه لزوم تضمین آزادی اقلیت را دریافته باشند و بدانند که همه افراد حق دارند درباره سرنوشت جامعه خویش اظهار نظر کنند. وقتی می گویم حکومتی باید از پشتیبانی و همکاری افراد برخوردار باشد، منظورم همه افراد است. شاید صلاح جامعه ای در این باشد که به افراد پس از گذراندن آزمایش مخصوصی حق رأی دهد، ولی مجاز نیست گروههایی از مردم را به علت بستگی به نژادی خاص یا موقعیت اقتصادی از حق رأی محروم سازد.

وقتی از انتخابات عمومی پشتیبانی می کنم، منظورم این نیست که هر جامعه که در راه دموکراسی گام برمی دارد باید با شتابزدگی و بدون آمادگی مردم سیستم انتخابات عمومی را اتخاذ کند، گرچه در سالهای اخیر برخی از ملل بزرگ تازه به استقلال رسیده بی درنگ این سیستم را برای خویش برگزیده اند. می خواهم این نکته را روشن سازم که هر جامعه ای که گروهی از مردم را از حق رأی محروم می سازد، سرانجام آن گروه را فدای منافع و اغراض گروههای دیگر خواهد ساخت. یکی از غم انگیزترین جنبه های دموکراسی امریکا محرومیت سیاهان از حق شرکت در انتخابات است. گرچه این وضع در سالهای اخیر به میزان قابل ملاحظه ای تعدیل شده، ولی بارها به ثبوت رسیده است که سیاهان از آن روی که از حقوق سیاسی محرومند در موارد غیرسیاسی نیز حتی در پیشگاه قانون مورد تبعیض و استثمار قرار می گیرند. دلیل دیگری که شرکت همه افراد را در انتخابات به منظور تعیین سرنوشت جامعه ضروری می سازد این است که افرادی که به علت ناتوانی مالی یا اجتماعی از حق رأی محروم گشته اند بیش از همه از مظالم رایج در جامعه خویش آگاه هستند و از این روی بهتر از هر کسی می توانند از منافع خویش دفاع کنند. هرگاه اینان دردهای خود را منعکس نکنند، کسی از آنان دفاع نخواهد کرد.

مسیحیان زودتر از دیگران باید به این نکته توجه کنند، زیرا آنها از تمایل خویش به حفظ مصالح خصوصی به زبان دیگران به خوبی آگاه هستند. در زمان ما که در جوامع بشری تمایلی به پیروی از حکومتهای مستبد دیده می شود، تضمین آزادی اقلیتها واجب تر از اعطای حق رأی به همه مردم است. اکنون کسانی که به پشتیبانی اکثریت مردم به قدرت می رسند برای پیش بردن مقاصد ایدئولوژیک خویش دست به تغییر ترکیب جامعه می زنند و در خلال این تحول آزادی و استقلال روحی افراد به مخاطره می افتد و اراده صاحبان قدرت به عنوان میزان راستی تلقی می شود. سلب آزادی از اقلیتها سرانجام عدالت را نیز به سرنوشت آزادی گرفتار می سازد. این خطر همواره در کمین جوامعی است که صدای اقلیتها و مخالفان را خاموش سازد.

کتاب مقدس و دموکراسی واقعی

تا اینجا گفتگوی ما از حکومتی بود که مخلوق و منتخب مردم است و اقلیتها در پناه آن از آزادی عقیده و عمل برخوردارند. گفتم که این نوع حکومت با مسیحیت پیوند ناگسستنی دارد. با این وصف، تاریخ کلیسا مؤید این نظریه

نیست. در آثار کلاسیک کلیسا و در دوران تسلط سیاسی کلیسا به اروپا به قرینه‌ای که ثابت کند کلیسا با مسیحیت پشتیبان حکومت منتخب مردم یا مدافع آزادی اقلیت‌ها بوده‌اند بر نمی‌خوریم. به خلاف آن، تاریخ کلیسا گواه است که مسیحیت در موارد بسیاری از اریستوکراسی یا حکومت طبقات ممتاز پشتیبانی کرده است. اروپای قرون وسطی معتقد به وجود قانون الهی بود که کلیسا و مقامات سیاسی همه می‌بایست از آن اطاعت کنند. لزوم اتکای دولت‌ها به رأی و تمایل مردم و همکاری با مقامات دولتی عقیده تازه‌ای است که در اعصار متأخر در اروپا رواج یافت. حتی آزادی‌های قانونی موجود در اوان عصر مسیحیت برای اقلیت‌ها حق آزادی دینی قائل نبودند. تا قرون شانزده و هفده که آزادی فکری در سایه بیداری اجتماعی و مبارزات ممتد در اروپا رواج یافت، نه کلیسای کاتولیک رومی مدافع آزادی دینی بود و نه کلیسای پروتستان. از این‌روی نمی‌توان گفت که کلیسا یا مسیحیت در قرون گذشته به اشاعه دموکراسی و آزادی در جهان خدمت کرده است. آنچه می‌توان ادعا کرد این است که پاره‌ای از «کلیساهای آزاد» از قرن هفده به بعد مستقیماً به اشاعه دموکراسی یاری کرده‌اند و اینکه انجیل متضمن اصولی است که در قرون اخیر مبنای حکومت‌های دموکراسی قرار گرفت. این اصول را می‌توان به ترتیب زیر نام برد:

۱- اعتقاد به اینکه خدایی که حاکم بر قدرت‌ها و مقامات این جهان است به هر انسانی اجازه می‌دهد برای خویشتن و همسایگان خود آزادی‌ها و حقوقی را که دموکراسی مدافع آن است مطالبه کند.

۲- اعتقاد به اینکه خدا همه انسان‌ها را صرف‌نظر از مقام و موقعیت اجتماعی آنان دوست دارد، مسیحیان را بر آن می‌دارد که افراد محروم و ستمکش را برای نیل به مقام شایسته بشری و برخوردار شدن از حقوق انسانی یاری کنند.

۳- اعتقاد مسیحیت به اینکه همه افراد بشری ذاتاً گناهکارند، اجازه نمی‌دهد فرد یا جماعتی با اختیار مطلق و خودسری بر مردم حکومت کند.

هر یک از اصول بالا به تنهایی و جدا از دو اصل دیگر می‌تواند به زیان دموکراسی مورد بهره‌برداری قرار گیرد. نخستین اصلی که نام برده شد بیش از دیگران به دست مردمی که برای خویشتن مأموریت آسمانی برای فرمانروایی قائل بودند به زیان دموکراسی مورد استفاده قرار گرفته است. اصل دوم نیز به تنهایی و بدون توجه به اصل سوم نمی‌تواند بنیان استواری برای دموکراسی بشمار آید، زیرا با انعطاف نظر مردم به اهمیت کارهای خیریه و دستگیری از نیازمندان موجب می‌شود که لزوم تغییر اساسی در نظام اجتماع را از یاد برند. اصل سوم مؤید نوعی بدبینی است که به صاحبان قدرت امکان می‌دهد به عذر جلوگیری از آنارشیسم برای ابقای نظام سیاسی موجود بکوشند. تن دادن به این حقیقت که مردم می‌توانند پیرو عقاید و ادراکات دینی گوناگون باشند و آن عقاید را آزادانه ابراز دارند به نظر من شگرف‌ترین تحولی است که در اندیشه مسیحیان پدیدار گشته است. تا روزی مسیحیان به خود اجازه می‌دادند به قوه قهریه همه مردم را تابع عقیده دینی واحدی سازند، برای اقلیت‌ها امکان نداشت از آزادی عقیده و وجدان برخوردار باشند. این تحول اساسی در اندیشه و رفتار مسیحیان نسبت به پیروان عقاید متفاوت خود داستان جالبی است که در یکی دیگر از کتاب‌های این سلسله بیان شده است. عوامل و وقایع تاریخی موجب گشت مسیحیان به اصل آزادی دینی و فکری که در کنه ایمانشان بود و خود از آن آگاهی نداشتند پی برند.

مسیحیان پروتستان اکنون به آزادی اقلیت‌ها به دیده احترام می‌نگرند و چون معدودی رهبران جنبش پروتستان در قرن هفده دریافته‌اند که تحمیل عقیده دینی با قوه قهریه یا با تطمیع مردم را به ریاکاری سوق می‌دهد و خیانتی به همه بشریت است. کاتولیک‌های رومی هنوز به خویشتن اجازه می‌دهند اقلیت‌های مذهبی را با استفاده از قدرت دولت در کشورهای کاتولیک زیر فشار نهند، ولی حتی آنها اکنون در این مورد هم عقیده نیستند و گروهی از آنان چون جان کرتنی موری رهبر کاتولیک امریکایی عقیده دارند که «تجربه سیاسی ثابت کرده است بدترین راه مبارزه با عقیده مخالف آزار پیروان آن است» رهبر کاتولیک نامبرده، به این حقیقت نیز اذعان دارد که «تحمیل عقیده مذهبی به مردم به زور دولت برای کلیسا به جای آنکه سودمند باشد زیانبخش است.» باید دانست که اختلاف نظر درباره روشی که کلیسای کاتولیک رومی در قبال اقلیت‌های مذهبی باید اتخاذ کند محدود به رهبران و متفکرین این کلیسا نیست، چه که در برخی از نقاط جهان اکنون کلیسای کاتولیک آزاداندیش‌تر و آزادیخواه‌تر از کلیساهای مشابه خود در کشورهای دیگر است. در جایی که کلیساهای مسیحی به لزوم و اهمیت آزادی برای اقلیت‌های مذهبی و حتی

بی‌دینان پی برده‌اند، جامعه از آزادی روحی و فکری برخوردار است.

مشکلات موجود

گفتگوی ما تا اینجا پیرامون نوعی نظام سیاسی بود که با آمال و مقاصد مسیحیان سازگارتر است و مسیحیان موظف هستند برای ایجاد چنین نظامی همت گمارند، ولی از اینکه تلاش مسیحیان در راه تأسیس چنین نظامی تا چه اندازه تابع اوضاع و شرایط اجتماعی و فرهنگی است سخنی به میان نیاوردیم. از این‌روی اجازه می‌خواهم در پایان بحث پاره‌ای از دشواری‌های موجود در راه وصول به مقاصد سیاسی مسیحیان را اجمالا یادآور شوم.

۱- در رژیم‌های توتالیتار

در میان نظام‌های سیاسی، بسر بردن در رژیم‌های توتالیتار برای مسیحیان از همه دشوارتر و طاقت‌فرساتر است. رژیم‌های توتالیتار گرچه ممکن است در شرایط خاصی وجود کلیسا را در قلمرو خویش تحمل کنند، ولی اساساً با کلیسا و مسیحیت مخالف هستند. کلیسا در رژیم‌های توتالیتار تنها در صورتی از آزادی عمل برخوردار است که یا به کلی از دخالت در امور سیاسی خودداری کند یا فعالیت آن به سود مقاصد و تبلیغات دولت باشد. خطری که مسیحیان را در رژیم‌های توتالیتار تهدید می‌کند این است که دانسته یا ندانسته آلت اجرای مقاصد و تبلیغات دولت شوند. برای شخصی در مقام من دشوار است حدود همکاری با رژیم‌هایی را که ایدئولوژی و مقاصد آنها از نظر مسیحیان نادرست و مطرود است به مسیحیان ارائه دهد، ولی هنگام توجه به مسؤولیتی که مسیحیان در رژیم‌های توتالیتار به عهده دارند، این نکته را نباید از یاد برد که حتی ستمگرترین رژیم‌های سیاسی متضمن انتظاماتی هستند که رعایت آنها برای حفظ نظام و موجودیت جامعه ضروری است و همه افراد جز زندانیان و آنان که برای مبارزه با دولت به سازمان‌های مخفی زیرزمینی پیوسته‌اند موظف هستند در حفظ آن انتظامات با دولت همکاری کنند. مسیحیان در رژیم‌های توتالیتار معمولاً دو راه در پیش دارند: یکی اینکه در مواقع ضروری از همکاری با دولت سرباز زنند و بدینسان بر اعمال دولت به نام مسیحی صحنه نگذارند و دیگر اینکه در تماس شخصی و مستقیم با افراد مروج عدالتی باشند که مسیح خواستار است بر روابط انسان‌ها حکومت کند.

چارلز س. وست در گزارشی پیرامون وضع مسیحیان آلمان خاوری پاره‌ای از دشواری‌های مسیحیان را در رژیم‌های توتالیتار که من در صد دام در اینجا توصیف کنم به روشنی ترسیم کرده است. این گزارش حاوی نامه یکی از پیشوایان مسیحی آلمان خاوری به مضمون زیر است: صراحت و آزاداندیشی توأم با محبت و همدردی برخی از ما با مارکسیست‌ها موجب گشت که آنها به جای آنکه به مقتضای دیالکتیک خویش در مقام امحای ما مسیحیان برآیند به ما چون انسان‌هایی بنگرند که سزاوار ستایش، احترام و حمایت هستند. ناگاه نقاب‌هایی که چون سیمای حقیقی مارکسیست‌ها می‌نمود فرو ریخت و از زیر آنها چهره حقیقی انسان‌هایی نمایان گشت که در زیر بار گناه رنج می‌برند و آماده هستند به مسیحیان که به آنان مهر ورزیده‌اند و چون دیگر مردم به آنان دروغ نگفته‌اند پناه ببرند...

توفیق مسیحیان آلمان خاوری که در این گزارش منعکس شده، البته در بسیاری از رژیم‌های توتالیست‌تر عملی نیست، زیرا می‌دانیم که مارکسیسم در آلمان خاوری در قیاس با سایر جوامع توتالیست‌تر معاصر کمتر در ذهن و اندیشه مردم رسوخ کرده است و از سویی رژیم آلمان خاوری از آن‌روی که اقدامات آن در آلمان باختری و سراسر جهان منعکس می‌شود نسبت به سایر رژیم‌های مشابه خود معتدل‌تر است، ولی آنچه آقای وست از کامیابی مسیحیان آلمان خاوری نقل می‌کند می‌تواند سرمشقی برای همه جوامع مسیحی شود که در وضعی همانند وضع مسیحیان آلمان خاوری بسر می‌برند. مسیحیان می‌توانند از این نیز گامی فراتر نهند و در رژیم‌های توتالیست‌تر اقلاً آرزوی ایجاد نظام سیاسی بهتر و عادلانه‌تری را که با آمال و مقاصد مسیحیان سازگارتر است در دل فرزندان خویش زنده نگاه دارند. منظورم این نیست که مسیحیان فرزندان خویش را دچار این توهم سازند که برای ایجاد چنین نظامی راه آسان و همواری در پیش دارند، یا در صورت به وجود آمدن نظام سیاسی بهتر همه مظالم و مفسدات اجتماعات بشری رخت بر خواهد بست. آنچه در اینجا می‌خواهم به خواننده یادآور شوم این است که مسیحیان حتی در شرایط نامساعد، نظیر آنچه اکنون در رژیم‌های توتالیست حکمفرماست، باید به مسؤولیت خویش در راه ایجاد نظام سیاسی عادلانه‌تر و کامل‌تر آگاه باشند و اجازه ندهند سنن دینی کهنه و ناشایست توجه آنان را از این مسؤولیت منعطف سازد.

۲- فقدان مبانی روحی و معنوی

مشکل دیگری که در راه وصول به نظام‌های سیاسی مطلوب مسیحیان خودنمایی می‌کند این است که برخی از تمدن‌های ملی فاقد مبانی روحی و معنوی هستند که وجود آنها برای ایجاد چنین نظام‌هایی اجتناب‌ناپذیر است. سازمان‌ها و نظام‌های سیاسی متکی به ذات نیستند و به مبانی فرهنگی و اجتماعی معینی نیازمند هستند. قوانین کشوری هر چند هم که کامل و بی‌نقص باشد، تنها در صورتی می‌تواند به نحوی مطلوب و ثمربخش مورد استفاده قرار گیرد که در فرهنگ و تمدن ملی مبانی لازم برای آنها موجود باشد. دولتی که خویشتن را نماینده همه افراد و گروه‌های ملی می‌داند و به آزادی اقلیت‌ها به دیده احترام می‌نگرد، نمی‌تواند به وعده‌های خود وفادار ماند، مگر آنکه همه افراد و گروه‌های اجتماعی به احترام متقابل به آزادی یکدیگر خو گرفته باشند. بی‌آنکه ملتی به مفهوم کامل عدالت اجتماعی واقف شود و از اجرای کامل عدالت در حق طبقات محروم و ستمکش صادقانه پشتیبانی کند، از مقررات قانونی که به منظور حمایت از آنان وضع می‌شود نتیجه‌ای مطلوب بدست نخواهد آمد.

در نظام‌های اقتصادی که فاقد موازین قانونی برای جلوگیری از تعدیات مالکان و صرافان و کارفرمان خودسر است و قدرت سیاسی در دست معدودی سرمایه‌دار متمرکز شده، سرنوشت مردم قهراً تابع عوامل اقتصادی خواهد بود که بر آن جامعه فرمان می‌راند و نظام‌ها و سازمان‌های سیاسی به تنهایی نمی‌تواند در سرنوشت مردم مؤثر باشد. مردم جامعه‌ای باید به مرحله‌ای از رشد اجتماعی رسیده باشند که نتیجه انتخاباتی را که با آزادی کامل صورت گرفته به طیب خاطر بپذیرند و با صبر و شکیبایی با مقامات دولتی در راه پیش بردن اصلاحات قانونی همکاری کنند. برای اینکه قوانین مترقی درست و به نحوی مطلوب اجرا شود، جامعه محتاج خدمتگزاران امین و درستکاری است که به مسؤولیت وجدانی خویش در قبال وظایفی که قانون به عهده آنان سپرده آگاه باشند. تضاد منافع در بین گروه‌های مختلف هر جامعه‌ای امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است.

از اینرو، هرگاه آمال و منافع مشترکی که بالاتر از منافع خصوصی افراد است مردم را به هم نپیوند و آنان را برای وصول به هدف‌هایی مشترک به تلاش وادار نکند، از سازمان‌های اداری و سیاسی، صرف‌نظر از ماهیت آنها، انتظار زیادی نمی‌توان داشت. همکاری مردم در جهت مقاصد سیاسی در صورتی میسر است که آنها به همکاری و معاضدت در زمینه‌های دیگر نیز خو گرفته باشند. پاره‌ای از خانواده‌ها، کلیساها و مدارس که مردم را به اطاعت محض از مقررات و اصول و عقایدی خاص و فرمانبرداری از مقامات مستبد عادت می‌دهند به اشاعه دموکراسی خدمتی نمی‌کنند. همچنین، هرگاه در میان ملتی افرادی نباشند که ایمان و دلبستگی آنان به راستی و موازین اخلاقی و اجتماعی از حدود میل و اراده فرمانروایان و صاحبان قدرت فراتر رود، به حفظ آزادی و حقوق اقلیت‌ها در پناه سازمان‌های سیاسی نمی‌توان اطمینان داشت، یکی از مؤثرترین عوامل اشاعه دموکراسی و آزادی در اروپا بود. ممکن است فراهم ساختن همه شرایطی که من آنها را مبانی روحی و معنوی نظام مطلوب سیاسی خواندم و وجود آنها برای ایجاد چنین نظامی اجتناب‌ناپذیر است، به نظر برخی از خوانندگان دشوار و غیرعملی باشد.

این شرایط هنوز در هیچ جای جهان به طور کامل فراهم نگشته و تشخیص اینکه وجود این شرایط برای وصول به آن مرحله از رشد سیاسی که در اینجا مورد نظر است تا چه اندازه ضرورت دارد کاری بس دشوار است. منظورم از یادآوری این شرایط این است که مسیحیان به عمق مسؤولیت خویش در قبال نظام‌های سیاسی پی برند. مسؤولیت سیاسی مسیحیان محدود به تلاش‌های سیاسی نیست و متضمن شرایطی است که از مسایل سیاسی بسی عمیق‌تر و ناقدتر و اساسی‌تر هستند.

سنت‌های استبدادی

گروهی از خوانندگان این کتاب، محتملاً، در جوامعی بسر می‌برند که سازمان‌های سیاسی آنها گرچه توتالیتر نیست، ولی در جهت دموکراسی نیز رشد و پیشرفتی نمی‌کند. نظام‌های سیاسی این کشورها وارث سنن استبدادی است، ولی فرمانروایان آنها چون گردانندگان رژیم‌های توتالیتر بر آن نیستند که نفوذ و قدرت دولت را بر کلیه شئون زندگی مردم گسترش دهند. از اینرو، این جوامع خوشبختانه فاقد نیروهایی هستند که پاره‌ای از کشورها را در زمان ما گرفتار رژیم‌های توتالیتر ساخته است. در این جوامع کلیسا بیش از جوامع توتالیتر از آزادی عمل برخوردار است و مسیحیان با آزادی بیشتری می‌توانند در راه اشاعه عدالت و رفاه اجتماعی تلاش کنند. این جوامع در زمینه توسعه اقتصادیات و صنایع خویش با مشکلات بغرنجی دست به گریبان هستند، زیرا فساد و تباهی بر دستگاه‌های

مالی و اقتصادی و اداری آنها ریشه دوانده و قدرت ایستادگی در برابر فشارهای خارجی را از آنان سلب کرده است. تفاوت‌های فراوان موجود در بین اوضاع و شرایط خاص جوامع وارث سنن استبدادی به نویسندگان اجازه نمی‌دهد شیوه‌هایی را که مسیحیان ساکن این جوامع در راه اعمال مسئولیت سیاسی خویش باید برگزینند تحت قاعده‌ای کلی درآورد، ولی نکته‌ای که در اینجا یادآوری آن به مسیحیان ساکن این کشورها ضرورت دارد این است که باید از تحمیل سازمان‌های سیاسی خاصی نظیر آنچه تحت شرایط دیگری در اروپا و آمریکا پدید آمده، به جوامع خویش اجتناب ورزند.

منظورم این نیست که مسیحیانی که در این جوامع بسر می‌برند تسلیم شرایط موجود شوند و نظام‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی موجود را ابدی و تغییرناپذیر تلقی کنند. به جای آن، مسیحیان باید تلاش‌های خویش را در راه اصلاح نظام‌های جامعه خویش با شرایط موجود منطبق سازند و در این راه بیش از همه تغییر سنن فرهنگی و اقتصادی را که مبنای نظام‌های سیاسی آینده خواهد بود ارزش و اعتبار همت خویش سازند. در داخل و خارج کلیسا امکانات وسیعی برای راهنمایی مردم به سوی مقاصد مترقی در دسترس مسیحیان است که باید مورد استفاده قرار گیرد. همچنان که گفته شد، برای تعیین مسئولیت سیاسی مسیحیان در جوامع کهن وارث سنن استبدادی قاعده کلی وجود ندارد، ولی مسیحیان در هر حال این حقیقت را نباید از نظر دور دارند که جوامع کهن در آستان تحولات شگرفی اساسی قرار گرفته‌اند و از این‌روی مؤثرترین خدمتی که از دست مسیحیان ساخته است پیوستن به گروه‌هایی است که در پرتو تلاش‌های مداوم متشکل می‌کشند این تحولات را تسریع کنند.

آیا دموکراسی مبتنی بر مسیحیت است؟

دموکراسی تا چه اندازه مبتنی بر مسیحیت است؟ این پرسش را یقیناً بسیاری از خوانندگان کتاب از ما خواهند کرد و باید اذعان کرد که پاسخ آن بسیار دشوار است. با این وصف، به گواهی تاریخ مللی تاکنون از سازمان‌های سیاسی دموکراتیک پی‌گیر و نامتزلزل برخوردار بوده‌اند که فرهنگ ملی آنان عمیقاً از مسیحیت متأثر گشته است. در عین حال، ناگزیرم اذعان کنم که برخی از اشکال مسیحیت به جای اینکه به اشاعه دموکراسی یاری کند، جوامع معینی را از نیل به دموکراسی بازداشته است. جوامعی که اکثریت افراد آن پیرو کشیش کاتولیک رومی یا ارتدکس شرقی هستند از آن جمله‌اند. پروفیسور جمیز هستینگز نیکلز که پیرامون پیوند مسیحیت با دموکراسی مطالعات عمیق کرده، در استنتاجات خویش چندان دور می‌رود که رشد و اشاعه دموکراسی را منحصر به چند نوع از مسیحیت که خود وی آنها را «پروتستانتیسم پیوریتن» می‌نامد، منتسب می‌کند.^۲ وی در میان اشکال گوناگون و متعدد مسیحیت پروتستان تنها کالوینیسم و «کلیساهای آزاد» را مروج دموکراسی می‌داند. از نظر او کلیسای انگلیکان نیز تا اندازه‌ای پشتیبان دموکراسی بوده است، ولی این نکته شایان توجه است که یکی از پابرجاترین و متشکل‌ترین فرقه‌های کلیسای کالوینیست در آفریقای جنوبی کمترین بویی از دموکراسی و آزادیخواهی نبرده است.

هنگام بررسی سوابق تاریخی دموکراسی و عواملی که در رشد مؤثر بوده، شایسته است تحولاتی را که در طی نیم قرن گذشته در پرتو نزدیکی و همکاری روزافزون کلیساها در مشی سیاسی جوامع مختلف مسیحی پدید آمده از نظر دور نداریم. کلیساهای مختلف مسیحی در نیم قرن گذشته در یکدیگر اثر متقابل عمیقی داشته‌اند و در نتیجه ادراکات آنان از مسایل سیاسی و اجتماعی دستخوش دگرگونی شگرفی گشته است. کلیساهایی که در اقلیت هستند، حتی در صورتی که نظرات دینی آنها متمایل به استبداد باشد، به آزادی بیشتر علاقه می‌ورزند و به سابق همین علاقه می‌توانند در آزادی مردم جامعه ملی خویش نقش مؤثری ایفا کنند. در اقلیت بودن کلیسا که در گذشته منشأ سنن مذهبی گرانمایی بوده، جنبه مشترک بسیاری از کلیساهای معاصر است. همین جنبه مشترک به کلیساها امکان می‌دهد که خویش را برای آشنایی با نظرات و تجارب دینی متفاوت یکدیگر آماده سازند. این جنبه مشترک، همچنین، کلیساها را صرف‌نظر از عقاید و نظرات دینی متفاوت به تلاشی مشترک در راه تأمین آزادی فکری و روحی مردم جوامع ملی خویش برمی‌انگیزد.

مسیحیان در جوامع غیرمسیحی

دشوارترین پرسشی که اکنون بدان می‌رسیم حدود امکانات مسیحیان در جوامعی است که مسیحیت در سنن فرهنگی آنها تأثیری ناچیز داشته است. در جوامعی که مسیحیان اقلیت کوچک و ناچیزی را تشکیل می‌دهند، نمی‌توان انتظار داشت که مسیحیان در آینده‌ای نزدیک بتوانند عامل مؤثری در تغییر ماهیت فرهنگ ملی شوند. پاسخ من به این

^۲ - Murray; John Courtney

پرسش منحصر به چند پیشنهادی است که خود می‌تواند موضوع بحث و تبادل نظر قرار گیرد.

۱ - تحولات شگرفی که در سال‌های اخیر در زندگی ملت‌ها روی داده امکان تکامل تدریجی را از سازمان‌های سیاسی سلب کرده است. رشد صنعتی جوامع عقب افتاده، آشنایی به احوال ملل همسایه که دارای حکومت‌های ملی متری یا رژیم‌های کمونیستی هستند، به سازمان‌های سیاسی مستبد ساکن و تغییرناپذیری که قبلاً از آنها سخن گفتیم اجازه نمی‌دهد بیش از این پایدار بمانند. کمونیسم، گرچه ممکن است در طول زمان به ناکامی مردم بینجامد، در آغاز کار افق روشنی به روی مردم می‌گشاید و آنان را به آینده امیدوار می‌سازد. در جوامع ملتهبی که به آستان انقلاب رسیده‌اند، فرصتی برای اصلاحات آرام و تدریجی نیست. یگانه چاره این کشورها جهش سریع به دموکراسی یا انقلاب کمونیستی است. وقوف به این حقیقت که فرصتی برای اصلاحات تدریجی باقی نمانده است، مستلزم اتخاذ تصمیمات قاطع برای پیش بردن اصلاحات عمیق و اساسی در شئون اجتماعی و سیاسی ملل عقب افتاده وارث سنت‌های کهن است. هم اکنون بسیاری از ملل عقب افتاده به چنین اصلاحاتی دست زده‌اند.

۲ - سوابق تاریخی دموکراسی سیاسی در جهان غرب مسأله‌ای است شایان تعمق و بررسی، ولی ملل تازه‌ای که در صدد نیل به دموکراسی هستند ممکن است به اندازه غربی‌ها به عواملی که در گذشته به رشد دموکراسی در جهان غرب یاری کرده نیازمند نباشند. البته سازمان‌های سیاسی را نمی‌توان از کشوری به کشور دیگر کوچ داد، ولی جوامع تازه با استفاده از تجارب مللی که وارث سنن دموکراتیک طولانی هستند می‌توانند این سازمان‌ها را در خود پرورش دهند.

اصلاح طلب

۳ - مسیحیان باید از اینکه اکنون بسیاری از غیرمسیحیان و حتی بی‌دینان چون خود آنان به تأمین عدالت اجتماعی، اعتلای قدر و منزلت افراد و توسعه سازمان‌های دموکراتیک دل بسته‌اند خشنود باشند. در موارد خاصی، غیرمسیحیان در درک نیازمندی‌های ملل خویش و در دلبستگی به مقاصدی که در این کتاب آنها را ستودیم از مسیحیان جلوتر هستند. مسیحیان باید به این اصلاح‌طلبان و آزادیخواهان به دیده ستایش بنگرند و از یاد نبرند که آنان در مقاصد اجتماعی و سیاسی خویش به طور مستقیم یا غیرمستقیم از مسیحیت الهام می‌گیرند. مسیحیان نباید این توهم را به خود راه دهند که هر جنبش دموکراتیک الزاماً از مسیحیت الهام می‌گیرد.

۴ - نفوذ مسیحیت در یک جامعه غیرمسیحی که مسیحیان در آن اقلیتی بیش نیستند ممکن است فزون‌تر از آن باشد که از یک اقلیت ناچیز انتظار می‌توان داشت. جامعه مسیحی محدود که دارای افراد کاردان و هوشمند است، می‌تواند در جنبش‌هایی که هدف آنها تأمین آزادی و اعتلای مقام و منزلت مردم است نقش قاطع و مؤثری ایفا کند.

مسایل فوری در راه دموکراسی

مسایل دشوار فرساینده‌ای که اکنون پاره‌ای از ملل جهان با آنها دست به گریبان هستند و چیرگی بر آنها مستلزم اقدامات عاجل و قاطع است، گروهی از اصلاح‌طلبان و وطن‌خواهان را از شیوه‌های کند و دراز مدت دموکراسی روگردان ساخته است. کامیابی‌های سریع و شگرف کمونیست‌ها در زمینه‌های علمی، صنعتی و اجتماعی مردم بسیاری از کشورهای عقب افتاده را مجذوب خویش ساخته است. تأثیر کامیابی‌های کمونیست‌ها در کشورهای همجوار جوامع کمونیست طبیعتاً عمیق‌تر و پیگیرتر است و همچنین عاملی است که رخنه عناصر کمونیست را در آن کشورها آسان‌تر می‌سازد. تهدید نظامی کمونیست‌ها نیز گروهی از مردم این کشورها را ناگزیر به اتخاذ روشی ساخته است که در صورت تسلط کمونیست‌ها در امان باشند. مجموع این عوامل موجب گشته است مردم کشورهای عقب مانده به این نتیجه رسند که مجالی برای نیل به آرمان‌های خویش از طرق سیاسی منظم باقی نمانده است. در بخش آینده، پیرامون برخی از مسایل ناشی از کمونیسم به تفصیل گفت و گوی خواهیم کرد، ولی در اینجا اجازه می‌خواهم این نکته را مؤکداً گوشزد کنم که کامیابی آن نوع سازمان‌های سیاسی که تا اینجا مورد بحث بود تنها در صورتی میسر است که مبتنی بر سازمان‌های اقتصادی عادلانه ضامن منافع همه افراد جامعه باشد.

مالکیت بزرگ و کنترل دستگاه‌های مالی و صنعتی به دست اقلیتی کوچک با دموکراسی سیاسی سازگار نیست. حمایت از حقوق کشاورز و کارگر در پناه اتحادیه‌های کارگری اجتناب‌ناپذیر است. جلوگیری از بحران‌های اقتصادی و مالی، که موجب بیکاری دامگیر است، از وظایف قطعی دولت‌هاست. در مناطقی از جهان که فقدان منابع تولید کافی مردم را

گرفتار فقر و تنگدستی ساخته، دولت موظف است برنامه‌هایی برای تکثیر محصول و اعتلای سطح زندگی مردم تنظیم و عملی سازد. تمایزات طبقاتی که جامعه را به دو گروه مرفه و تنگدست تقسیم می‌کند، چون سرطان مهلکی است که باید از وجود جامعه ریشه‌کن شود. گفتن این سخنان آسان نیست، ولی هر یک از آنها مسایل دشواری در پیش دارد. کامیابی اقتصادی ملتی در موارد خاصی به سیاست دول دیگر و غالباً به سیاست دولت خود من بستگی دارد.

اعتلای سطح زندگی در جوامع به اصطلاح «رشد نکرده» مستلزم تنظیم برنامه‌های اقتصادی با نظارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی توأم با اتخاذ تدابیری به منظور جلوگیری از استعمار اقتصادی است. امریکایی‌ها باید این حقیقت را بپذیرند که تجارت آزاد آنگونه که در کشور خود آنان معمول است ممکن است در کشورهایی که سطح زندگی آنها باید به سرعت ترقی کند سودمند نباشد. در بسیاری از این کشورها دولت‌ها ناگزیر هستند بر تجارت و اقتصاد ملی بیش از آنچه در ایالات متحده امریکا معمول است نظارت کنند. در عین حال، مردم باید متوجه باشند که نظارت کامل دولت بر اقتصادیات ملی متضمن خطر سلب خلاقیت و ابتکار از دستگاه‌های تولیدی است و قدرت سیاسی و اقتصادی را اجباراً در دست معدودی از مردم متمرکز می‌سازد.

گزارش مجمع عمومی شورای جهانی کلیساها در اوانستون (۱۹۵۴) پیرامون مسایل اجتماعی متضمن عباراتی است که ما را هشدار می‌دهد از اتکای مفرط به مفاهیم فرضی چون «سرمایه‌داری» و «سوسیالیسم» که ما را به نتیجه مطلوبی نمی‌رساند، دوری جویم و ایجاد نوعی نظام اقتصادی را وجهه خویش سازیم که اشکال آن به مقتضای اوضاع و احوال محل تغییر می‌کند و مبتنی بر نظارت دولت توأم با آزادی و قابلیت انعطاف است. بدیهی است که الفاظ و عبارات نمی‌تواند پاسخگوی مسایلی باشد که بسیاری از اجتماعات زمان ما را گرفتار انقلابات اقتصادی و سیاسی ساخته است. عباراتی هم که اکنون در نیویورک از قلم من تراوش می‌کند همین حکم را دارد. بسیاری از مردم جهان از نظر اقتصادی در شرایطی دشوار بسر می‌برند و از بدوی‌ترین وسایل زندگی محروم هستند.

حد متوسط عمر که سی تا شصت و هشت سال در کشورهای مختلف جهان است، گواه بارزی بر اختلاف سطح زندگی ملل است. نخستین وظیفه مسیحیان در هر کشوری، بخصوص در کشورهای غنی این است که صدها میلیون افراد بشری را از چنگال فقر و بیماری و درماندگی‌های رهایی بخشند. اقدامات بسیاری که تاکنون در این جهت به عمل آمده اکثراً معلول ترس از توسعه کمونیسم بوده است، ولی مبارزه مسیحیان با کمونیسم مقصد فرعی است و تلاش آنان در راه خدمت به انسان‌ها و رفع آلام باید از دلبستگی عمیق آنان به عدالت اجتماعی سرچشمه گیرد، نه از انگیزه پستی چون مبارزه با کمونیسم.

اهمیت جوامع مسیحی محلی

این بخش کتاب را با گفتگو پیرامون مقام و اهمیت سازمان‌های سیاسی آغاز کردیم، ولی این واقعیت را نیز از نظر دور نداشتیم که سازمان‌های سیاسی مستقل و قائم به ذات نیستند. سازمان‌های سیاسی به سهولت ممکن است مورد استفاده ناشایست قرار گیرند یا از هدف‌های مطلوب خویش منحرف گردند، مگر آنکه از پشتیبانی مردمی که به سرنوشت جامعه خویش و عدالت و آزادی دل بسته‌اند برخوردار باشند. یکی از عواملی که گاهی مسیحیان را از اعمال مسؤولیت اجتماعی و سیاسی خویش باز می‌دارد تمرکز اندیشه آنان در مسایل حاد و تکان‌دهنده جهانی و در نتیجه به فراموشی سپردن مسایلی است که مستقیماً در سرنوشت جامعه محلی آنان اثر دارد. مسیحی در مقام عضو جامعه تلاش خویش را در راه اعمال مسؤولیت اجتماعی باید با توجه به مسایل فوری و ضروری جامعه محلی خویش آغاز کند. اهمیت آرا و نظرات مسیحیان را در سرنوشت سیاسی جامعه نمی‌توان انکار کرد، ولی در موارد خاصی که از دست آنان در زمینه‌های سیاسی کاری ساخته نیست، در زمینه‌های دیگری چون ترویج فرهنگ و تأسیس مدارس، خدمات بهداشتی، اصلاح شیوه‌های کشاورزی یا بیداری وجدان مردم در جامعه محلی خویش می‌توانند منشأ اثر شوند. این اقدامات محدود غالباً در سرنوشت کلی جامعه نیز مؤثر است. بیانیه کنفرانس لوکنو (۱۹۵۲) که قبلاً بدان اشاره کردم، درباره مسؤولیت مسیحیان در قبال جامعه محلی آنان چنین می‌گوید: «هدف مسیحیان باید بیداری حس همبستگی و مسؤولیت اجتماعی در مردم به منظور تعدیل روابط خشک و غیرانسانی حاکم بر جوامع معاصر باشد.»

روش‌های متفاوت در برابر کمونیسم

از تأثیر کمونیسم در زندگی ملت‌ها بارها سخن به میان آوردیم. برخی از ملل جهان اکنون در نظام‌های کمونیستی بسر می‌برند. خود من در کشوری بسر می‌برم که سرسخت‌ترین رقیب و دشمن کمونیسم در جهان شناخته شده است. پاره‌ای دیگر از ملل جهان نیز چون ما از کمونیسم بیمناک هستند، ولی روش ایالات متحد آمریکا را در مبارزه با کمونیسم نمی‌پسندند. این ملت‌ها با اینکه از نیرومندی نظامی و اقتصادی آمریکا خرسند هستند و خویشان را بدان پشت گرم ساخته‌اند، روش آمریکایی‌ها را در برابر کمونیسم خشن، بیرحمانه و جنون‌آمیز تلقی می‌کنند و از این‌روی حاضر نیستند رهبری سیاست خویش را به دست ایالات متحد آمریکا بسپارند. مللی نیز در این میان، صرف‌نظر از سیاست رسمی هیأت‌های حاکمه خویش، امید خود را برای پیش بردن اصلاحات اجتماعی و از میان برداشتن مشکلات فرساینده اقتصادی به کمونیسم بسته‌اند. موقعیت جغرافیایی این ملت‌ها از جمله عواملی است که به آنان امکان می‌دهد در کشمکش جهانی در بین کمونیسم و دموکراسی که اتحاد شوروی و چین و ایالات متحد آمریکا حریفان اصلی آنند، سیاستی متمایل به بی‌طرفی پیش گیرند. مسیحیان ساکن این کشورها به جهان از دیدگاه دیگری می‌نگرند و جهان را جز آنچه به چشم ما آمریکایی‌ها می‌آید می‌بینند. مسیحیان آمریکا ناگزیر هستند خویشان را با حقایقی آشنا سازند که موجب شده است مسیحیان ساکن کشورهای چون هند و ژاپن بیم و امید و هراس آمریکایی‌ها را به دل راه ندهند. مسیحیان هند یا ژاپن نیز به نظر من، باید به جنبه استبدادی و توتالیتر کمونیسم با نظری جدی‌تر بنگرند و خطراتی را که از جانب کمونیسم بین‌المللی متوجه آزادی و استقلال ملت‌هاست نادیده نگیرند.

به نظر من عواملی که موجب گشته است مسیحیان ساکن مناطق مختلف جهان در برابر کمونیسم روش‌هایی متفاوت پیش گیرند باید به دقت مورد بررسی قرار گیرد. گروهی از مسیحیان در کشورهایی بسر می‌برند که سر و کارشان با کمونیست‌هاست و موظف هستند با آنان چون انسان رفتار کنند. جماعتی از مسیحیان نیز بندرت در عمرشان به کمونیستی برخورد کرده‌اند و از این روی ادراک آنان از کمونیسم مبتنی است بر تصورات غرض‌آلودی که دیگران برای آنان ایجاد کرده‌اند. در گزارش سفر (۱۹۵۳) آقای ادلای ستیونس (رئیس هیأت نمایندگی ایالات متحد آمریکا در سازمان ملل) به نمونه‌ای از آنچه در اینجا می‌خواهم به خواننده یادآور شوم برمی‌خوریم: «دوستان ما که درباره کمونیسم چون ما میندیشند، نظرات ما را درباره کمونیست‌ها نمی‌پذیرند. به یاد دارم که نمایندگان انجمن جوانان ضد کمونیست کاتولیک، هنگامی که در پاریس به دیدن من آمدند، یکی از همراهان خود را از آن‌روی که کمونیست بود، در اتومبیل رها ساختند.»

ماهیت رستاخیز اجتماعی

صرف‌نظر از نظرات خاص ما درباره کمونیسم، ناچاریم به این واقعیت مسلم اذعان کنیم که اکنون مسأله اساسی‌تر از کمونیسم در بسیاری از جوامع انسانی رستاخیز یا انقلاب اجتماعی است. انقلابات عصر ما گاهی به صورت رستاخیز ملی یا ناسیونالیستی برای درهم گسیختن زنجیرهای اسارت بیگانگان، گاهی به منظور پایان دادن به فرمانروایی مردمی که قرن‌های متوالی سفیدی پوست خود را دستاویزی برای ابقای برتری و سیادت خویش ساخته‌اند و گاهی نیز برای امحای فیودالیسم و استثمار اقتصادی برپا می‌شود. همه انقلابات اجتماعی عصر ما از این عقیده الهام می‌گیرد که پیشرفت‌ها و کامیابی‌های انسان معاصر در صنعت و تکنولوژی می‌تواند آینده بهتری برای بشر فراهم سازد و او را از بند درماندگی، تنگدستی، گرسنگی و بیماری‌های رهایی بخشد. نمایندگان جوامع مسیحی جهان که به سال (۱۹۴۹) در بانکوک گرد آمده بودند، نظر خود را پیرامون ماهیت انقلابات عصر ما چنین اعلام داشتند:

مسیحیان، هنگامی که پیرامون کمونیسم میندیشند، باید بین انقلاباتی که هدف آنها اشاعه عدالت اجتماعی است و ایدئولوژی توتالیتر که در صدد است اینگونه انقلابات را از هدف مطلوب خویش منحرف سازد، تمایزی قائل شوند. مسیحیان باید با مردمی که در صدد هستند برای تعیین سرنوشت خویش حقوق و مزایای بیشتری بدست آورند همصدا شوند و فراموش نکنند که پدید آمدن و گسترش کمونیسم معلول کوتاهی کلیساها در جهت اشاعه عدالت و اعتلای قدر و منزلت انسان‌هاست. کمونیسم از آنجا که حقیقت را صرفاً ناشی از قدرت می‌داند و منکر برتری نیروی

اخلاقی بر قدرت سیاسی است، انقلابات معطوف به عدالت اجتماعی را از هدف مطلوب آنها منحرف می‌سازد و آنها را به وسیله تازه‌ای برای اعمال ظلم و ستم مبدل می‌کند. این خاصیت کمونیسم که تضاد آن را با مسیحیت اجتناب‌ناپذیر می‌سازد، ناشی از خودستایی منتج از بی‌دینی و اتکای به قدرت کمونیسم است.

وقتی در این کتاب از کمونیسم سخن می‌گوییم منظورم شکل خاصی از کمونیسم است که از عقاید مارکس و لنین نشأت یافته و امروز اتحاد شوروی و احزاب کمونیست سراسر جهان از آن الهام می‌گیرند. باید در بین این نوع کمونیسم و کمونیسم مسیحی که جنبش‌های اجتماعی مسیحی از روزگار تدوین کتاب عهد جدید تا زمان ما برای اشاعه آن در جهان کوشیده‌اند تمایز قائل شد. اطلاق نام کمونیسم به مکتبی که به دست مارکس و لنین و گروهی از همفکران آنان بنیان‌گذاری شده در حکم انکار مفهوم واقعی و جامع این کلمه است، ولی برای اینکه خواننده منظور مرا دریابد، ناگزیرم این نام را در اینجا به مفهوم مصطلح امروزی آن به کار برم. کمونیسم به مفهوم کنونی آن پدیده طغیان فکر و وجدان گروهی روشنفکران قرن نوزده علیه جنبه‌های غیرانسانی سرمایه‌داری رایج در کشورهای صنعتی غربی است.

دگرگونی‌های شگرفی که در طی یک قرن گذشته در ماهیت سرمایه‌داری در کشورهای صنعتی غربی روی داده و در نتیجه بسیاری از پیشگویی‌های مارکس را از اعتبار انداخته است، موجب گشته است که بسیاری از مردم در کشورهای غربی از نوع ابتدایی مارکسیسم روگردان شوند. هنگام توجه به تأثیر شگرف مارکسیسم ابتدایی در پیدایش جنبش‌ها و اتحادیه‌های کارگری و قیام روشنفکران علیه مظالم و مفاسد سرمایه‌داری لاقید و لجام گسیخته قرن نوزده، شایسته است نقشی را هم که جنبش‌های اجتماعی مسیحی و به ویژه دموکراسی در تعدیل سرمایه‌داری و اشاعه عدالت اجتماعی داشته است از یاد نبریم. کشورهای انگلو، ساکسون از جمله جوامعی هستند که در پیشرفت خویش به سوی دموکراسی و در فراهم آوردن عدالت اجتماعی و تساوی حقوق برای مردم از مارکسیسم الهام نگرفته‌اند.

مهم‌ترین کامیابی لندن این بود که توانست مارکسیسم را وسیله‌ای برای ایجاد انقلاب در کشورهایی سازد که از نظر صنعتی رشد نکرده‌اند و سرمایه‌داری آنها در مراحل ابتدایی است. لنین مارکسیسم را با وضع روسیه زمان خویش و کشورهای کشاورزی آسیا تطبیق داد. وی مارکسیسم را رهاننده مللی شناساند که گرفتار استعمار قدرت‌های غربی هستند. یکی از شگفت‌انگیزترین پدیده‌های تاریخی زمان ما این است که کمونیسم در کشورهایی گسترش یافته که سرمایه‌داری آنها در مراحل ابتدایی است و از نظر مارکسیسم اصیل و دست‌نخورده برای انقلاب کمونیستی آمادگی ندارند، در حالی که کشورهای صنعتی غربی با تعدیل نظام‌های اجتماعی و اقتصادی خویش مجالی برای رشد و توسعه کمونیسم نگذارده‌اند.

کمونیسم، تنبیه الهی و آلت ستم

نخستین نکته‌ای که مسیحیان هنگام بررسی کمونیسم باید به خاطر داشته باشند این است که کمونیسم تنبیه الهی برای نژاد سفید و ملل و طبقاتی است که تا روزگار ما جهان را به سود خویش عرصه تاخت و تاز خود ساخته بودند. پدید آمدن و گسترش کمونیسم تنبیهی برای کلیساهای مسیحی است. کنفرانس آمستردام در سومین بخش گزارش خویش با اذعان به اینکه «رنجبران و دهقانان فاقد زمین کلیسا را دشمن خویش می‌شناسند یا بدان چون دستگاهی می‌نگرند که به دردهای آنان بی‌اعتناست» سخنی گزاف نگفته است. بی‌دینی کمونیسم معلول دو عامل است: رابطه خاص علم با دین در قرن نوزده و روش ارتجاعی بسیاری از جوامع مسیحی مقارن شکل کمونیسم در قبال مسایل اجتماعی و اقتصادی. نکته دیگری که مسیحیان باید به یاد دارند این است که کمونیسم که در اصل پدیده اجتناب‌ناپذیر مظالم جهان سفیدپوست بود، اکنون به آلتی برای کوبیدن مللی مبدل شده است که به دست کمونیسم از بند نظام‌های اجتماعی و اقتصادی کهن «رهای» یافته‌اند. علت گرایش کمونیسم به آلت ستم آن است که این مکتب خود را چاره منحصر به فردی برای دردهای بشریت می‌داند و خویش را تابع مقام و مرجعی بالاتر از خود که بر اعمال آن نظارت کند نمی‌شناسد. کمونیست‌ها عقیده دارند که کلید همه دردهای بشریت منحصر در دست آنهاست.

مسیحیان نیز ایمان خویش را وسیله منحصر به فردی برای رهایی بشریت می‌دانند، ولی مسیحیت هرگز ادعا نکرده است که چاره همه دردهای بشر را در هر وضع و کیفیتی در دست دارد. از این گذشته، مسیحیت خود را تابع مقام و مرجعی می‌داند که برتر و بالاتر از هر مقام و قدرتی در جهان و کلیساست و تنها اوست که بر اعمال مسیحیان داوری

می‌کند. به زبانی دیگر، در جوامع کمونیست صاحبان قدرت و گردانندگان حزب یگانه مربی و رهبر جامعه بشمار می‌روند، در رهبری جامعه از آزادی کامل برخوردارند و مروج عقیده‌ای هستند که جامعه با ایمانی آمیخته به تعصب آن را پذیرفته است. خاصیت بین‌المللی کمونیسم مردم را از حق تغییر محل سکونت به منظور بازیافتن آزادی خویش محروم ساخته است. در اینجا اجازه می‌خواهم دو جنبه ناشی از این ماهیت خاص کمونیسم را به یاد خواننده آورم. نخست آنکه، کمونیست‌ها خویشتن را مجاز می‌دانند از هر وسیله‌ای ولو ظلم و ستم، برای پیش بردن آمال و مقاصد خویش استفاده کنند. وقتی انسان معتقد است یگانه چاره همه دردهای بشر در دست اوست، برای پیش بردن مقاصد خویش از توسل به هیچ وسیله‌ای خودداری نخواهد کرد. هرگاه انسان به وجود خدایی که از وی خواستار است حتی دشمنان خود را دوست بدارد معتقد نباشد، برای امحای مخالفان مرام و عقیده خویش از هیچ وسیله‌ای روگردان نخواهد بود.

دومین جنبه نظریه کمونیست‌ها که مایلیم در اینجا به یاد خواننده بیاورم، معطوف به آینده است. به نظر کمونیست‌ها، مالکیت خصوصی، اعم از فیودالیسم و سرمایه‌داری، یگانه منشأ شر و فساد در جوامع انسانی است. کمونیست‌ها هنگام تحلیل تضادهای اجتماعی، تمایل ذاتی بشر را به احراز قدرت از یاد می‌برند و نتیجه می‌گیرند که پیروزی انقلاب کمونیستی و امحای طبقات اجتماعی به عمر دولت پایان خواهد داد. کمونیست‌ها با اطمینان به اینکه آنان ضامن عدالت و آزادی است، حاضرند برای به ثمر رسانیدن انقلاب به هر وسیله‌ای که به نظر آنان ضروری است توسل جویند. از اینرو، کمونیست‌ها از اینکه دولت به وسیله اعمال زور و ستم مبدل شود هراسان نیستند، زیرا دولت از نظر آنان، دستگاهی است که با پیروزی کمونیسم از میان خواهد رفت و جای خود را به جامعه بدون طبقات فاقد هیأت حاکمه خواهد سپرد. این تحلیل تاریخی به عقیده من بزرگترین اشتباه کمونیست‌هاست، زیرا آنان را از تلاش در راه تأمین آزادی بازمی‌دارد. آزادی از نظر آنان نتیجه ضمنی پیروزی انقلاب کمونیستی است. این تضاد موجود در بین نظریه کمونیست‌ها و ادراک مسیحیان از اجتناب‌ناپذیر بودن غرور، خودخواهی و زورگویی در همه مراحل زندگی بشر، دورنمای آینده را از نظر آنان دگرگون می‌سازد.

کمونیسم چون وسوسه و خطر

در کشورهایی که کمونیسم یگانه جنبش سیاسی شناخته شده است که به مسایل و مشکلات روزمره مردم پاسخ قاطع می‌دهد و آنان را به آینده امیدوار می‌سازد، مسیحیان ممکن است خویشتن را به پشتیبانی از برنامه‌های کمونیست‌ها ملزم بدانند. این خطر هنگامی نمایان‌تر می‌شود که به یاد آوریم کمونیست‌ها با شیوه‌های خاص خویش می‌کوشند خشم و دشمنی جامعه را علیه گروه‌هایی که با خود آنان همراه نیستند برانگیزند. کمونیست‌ها روش و سیاست رسمی خویش را در قبال مذهب، آنگونه که در کشورهای تحت فرمان آنان اعمال می‌شود، قبل از نیل به پیروزی آشکار نمی‌سازند. آنها برای جلب پشتیبانی دهقانان به آنان وعده تملک زمین می‌دهند، در صورتی که هدف نهایی آنان بهره‌برداری از زمین‌های کشاورزی بر اساس اشتراکی است. کامیابی شگرف کمونیست‌ها در بهره‌برداری از آمال مردم برای تسهیل پیروزی خویش گاهی حتی مسیحیان را می‌فریبند. کمونیست‌ها با ائتلاف با جنبش‌های ناسیونالیستی که برای برانداختن استعمار می‌کوشند و با کتمان این حقیقت که ملل ساکن کشورهای کمونیست از استقلال و حاکمیت ملی محرومند، ملل شیفته آزادی را مفتون خویش می‌سازند.

مسیحیان ساکن برخی از نقاط جهان ممکن است گمان برند که با پشتیبانی از برنامه‌های احزاب کمونیست، بی‌آنکه خویشتن را به دامان کمونیسم بیندازند، جامعه خود را از مظالم اجتماعی رهایی خواهند بخشید و بدتر از آن ممکن است این پندار برای مسیحیان پیش آید که نظام کمونیستی، با همه جنبه‌های نامطلوب آن برای پیش بردن اصلاحات اجتماعی که در حال حاضر راه دیگری برای آن متصور نیست، ضروری است و اینکه کمونیسم پس از عمر یکی دو نسل، بی‌آنکه اصلاحاتی که به دست آن آغاز شده متوقف شود، جای خود را به نظام سیاسی آزادخواه‌تری خواهد سپرد. به نظر من مسیحیانی که چنین پنداری را به خود راه می‌دهند با ماهیت واقعی کمونیسم آشنا نیستند و از این روی می‌پندارند که کشور آنان تحت فرمان مثلاً روسیه یا چین از آزادی بیشتری برخوردار خواهند گشت، حتی همکاری سیاسی چپ غیر کمونیست یا تشکیل حکومت‌های ائتلافی با شرکت کمونیست‌ها در نهایت امر موجب تسلط کامل کمونیست‌ها بر گروه‌هایی است که با آنان ائتلاف کرده‌اند. مسیحیانی که می‌پندارند برای وصول به مقاصد خویش می‌توانند از کمونیست‌ها یاری جویند، بهتر است لحظه‌ای به اطراف خویش بنگرند و ببینند آیا مورد مشابهی می‌شناسند که در آن مسیحیان به سود مقاصد کمونیست‌ها آلت دست قرار نگرفته‌اند. دو تن از مسیحیان

هند، به نام‌های پ. د. دواناندان^۱ و م. م. توماس^۲، در کتابی که بنام «کمونیسم و رستاخیز اجتماعی در هند» نگاشته‌اند با مسیحیانی که به برنامه‌های اصلاح‌جویانه و ترقی‌خواهانه کمونیست‌ها به دیده ستایش می‌نگرند همدردی می‌کنند، ولی مشکلات متضمن در همکاری با کمونیست‌ها را چنین شرح می‌دهند:

کمونیسم از آنجا که مکتب فلسفی با جهان‌بینی جامع است، شناختن بخشی از فلسفه آن به طور مجزا و منفرد میسر نیست. کمونیست‌ها ممکن است در نخستین مراحل تثبیت خویش بر جنبه‌های خاصی از فلسفه خود تکیه کنند، ولی این بخشی از استراتژی آنها برای تحقق بخشیدن به آرمان‌های نهایی کمونیسم است. کمونیسم به صورت جامع آن است که یا پیروز می‌شود یا با ناکامی و شکست رو به رو می‌گردد و آن را به صورت جامع باید پذیرفت یا رد کرد. برخی از اشکال مبارزه با کمونیسم، چنانکه در سال‌های اخیر آموختیم، نه تنها ثمربخش نیست، بلکه مخرب و زیان‌بخش است. بی‌شک مسیحیان باید با ایدئولوژی و تبلیغات کمونیست‌ها مخالف ورزند و از راه‌های سیاسی برای جلوگیری از گسترش کمونیسم بکوشند، ولی باید بدانند که توسل به شیوه‌های منفی در مبارزه با کمونیسم به کار نمی‌آید. برای مسیحیانی که خود مفتون برنامه‌های کمونیست‌ها نگشته‌اند درک این نکته دشوار است که چرا کمونیسم در بسیاری از نقاط جهان حساس‌ترین و متفکرین مردم را به خود می‌کشد.

به نظر مردمی که مجذوب برنامه‌های کمونیست‌ها گشته‌اند، کمونیسم با همه اشتباهات و کوتاه‌بینی‌های خود در مورد خدا و انسان و تحلیل تاریخ بهتر از هر مکتب یا جنبش اجتماعی دیگر دردهای جامعه آنان را درمی‌یابد و برای آنها چاره‌های مؤثرتر و سودمندتری ارائه می‌دهد. یکی از عواملی که موجب گشته است جماعتی از مسیحیان علل دلبستگی مردم را در بسیاری از مناطق جهان به برنامه‌های کمونیست‌ها درنیابند اختلاف فاحش موجود در بین اوضاع اجتماعی و اقتصادی مناطق مختلف جهان است. گروهی از مسیحیان در شرایطی چنان نامساعد و توان‌فرسا بسر می‌برند که هر گونه تحول و تازگی را در وضع اجتماع خویش با خوشرویی و امیدواری استقبال می‌کنند و گروهی دیگر که از مزایای فراوان برخوردارند از هر تحول و دگرگونی رادیکال، از آن‌روی که ممکن است انسان را از پاره‌ای از مزایایی که بدست آورده‌اند محروم سازد، هراسان هستند. بسیاری از هموطنان امریکایی من از جمله گروه دوم هستند، ولی اکثریت مردم جهان را آنهایی تشکیل می‌دهند که از ابتدایی‌ترین وسایل زندگی محروم هستند و چیزی ندارند که تحول یا انقلاب اجتماعی از آنان بازگیرد.

شیفتگی دانشجویان و روشنفکران به کمونیسم در بسیاری از نقاط جهان معلول این است که کمونیسم با جهان‌بینی خاص خویش شالوده‌فکری برای درک مفاهیم جهان، انسان و تاریخ برای آنان فراهم می‌سازد و مقصدی در برابر آنان می‌نهد که زندگی خویش را وقف آن سازند. همانگونه که دواناندان و توماس در کتاب موصوف خویش می‌نویسند «دین نتوانسته است چنین شالوده‌ای برای روشنفکران فراهم سازد.» از نظر مسیحیت، خورده‌گیری از تعبیرات خاص کمونیسم از مفاهیم زندگی دشوار نیست، ولی کسانی را که بر اثر کوتاه‌فکری مسیحیان برای درک مفهوم و مقصد زندگی به کمونیسم روی آورده‌اند نمی‌توان نکوهش کرد. آنچه بیش از همه روشنفکران را شیفته کمونیسم می‌سازد پیوند کمونیسم با مسایل زندگی در اجتماعات بشری است و این همانجایی است که از طرف بسیاری از مسیحیان به فراموشی سپرده شده است. بسیاری از روشنفکران که از نظر فلسفی به کمونیسم دل بسته‌اند خود ممکن است از افراد محروم جامعه نباشند، ولی اینها از جمله کسانی هستند که از دردها و محرومیت‌های توده‌های انبوه مردم در اجتماع خویش رنج می‌برند و از این‌روی به امید ریشه‌کن ساختن موجبات شوربختی مردم به وعده‌های کمونیسم دل بسته‌اند.

تا اینجا گفتگوی ما از جنبه‌های به اصطلاح مثبت کمونیسم بود که مردم به ویژه روشنفکران را به خود می‌کشد، ولی این تنها یکی از موجبات و از ناچیزترین موجبات گسترش نفوذ کمونیسم در جهان کنونی است. این جنبه‌های مثبت تنها اقلیتی کوچک از مردم را می‌تواند به خود کشد. کمونیسم تنها در صورتی که با استفاده از شیوه‌های ماهرانه سیاسی توانسته است به دست اقلیت متشکل مرکب از روشنفکران و کارگران صنعتی مؤمن به کمونیسم به قدرت رسد، به تدریج از پشتیبانی اکثریت مردم برخوردار گشته است. گاهی نیز تهدید نظامی کمونیسم مردمی را که با کمونیسم میانه‌خوشی ندارند وادار به سکوت و سرسپردگی به کمونیسم ساخته است. گرچه عامل نظامی ار نمی‌تواند به کلی نادیده گرفت، کمونیسم در شرایط عادی تنها در صورتی قادر است سلطه خویش را بر کشوری به گستراند

۱- P. D. Devanandan

۲- M. M. Thomas

که یا در آن کشور دارای هواخواهان متشکل سرسختی مرکب از روشنفکران و کارگران صنعتی است، یا آن کشور به علت فساد و فرسودگی دستگاه‌های اداری و عقب‌ماندگی و تباهی نظام اقتصادی زمینه مساعدی برای رخنه و نفوذ کمونیسم است.

اشکال کاذب مبارزه با کمونیسم

دو شیوه مبارزه با کمونیسم اکنون در جهان متداول است که مسیحیان به عقیده من باید با هوشیاری از هر دو حذر کنند. یکی از این شیوه‌ها مبتنی است بر تدارکات نظامی. به نظر من برخورداری از قدرت نظامی در شرایط کنونی جهان برای ملل غیر کمونیست اجتناب‌ناپذیر است. هرگاه قدرت نظامی در انحصار کمونیست‌ها باشد ملل دیگر تحت فشار نظامی ناگزیر خواهند گشت از آزادی خویش چشم پوشند و بردگی و فرمانبرداری کمونیست‌ها را گردن نهند. توازن نیروی نظامی ضامن صلح و آزادی نیست، ولی در پناه آن ما مجال می‌یابیم خویشتن را برای اقدامات ثمربخش‌تر و خلاق‌تری برای مبارزه با کمونیسم آماده سازیم. حتی مللی که با پیش گرفتن سیاست بی‌طرفی گریبان خویش را از تشنجات جنگ سرد کنونی رهانیده‌اند یقیناً به این واقعیت اذعان دارند که کامیابی‌های آنان در راه نیل به آرمان‌های ملی موهون تعادل نیروی نظامی در بین دو اردوگاه متخاصم جهان است.

شیوه دیگر مبارزه با کمونیسم که از شیوه قبلی مخرب‌تر است، نوعی جنون سیاسی است که به عذر خنثی ساختن عملیات تخریبی کمونیست‌ها آزادی‌های مدنی را از جامعه سلب کند. در زمان مکاریتی فقید، به برخی از شوم‌ترین مظاهر این شیوه مبارزه با کمونیسم در ایالات متحد آمریکا برخوردیم. مکاریتی آزادی‌های مدنی را که خود بهترین سنگر آزادیخواهی و دموکراسی در برابر توسعه‌جویی کمونیسم است، از میان برد و مردم آمریکا را گرفتار ترس و وحشت ساخت. اکنون که سرگرم نگارش این سطور هستم، مبارزه مکاریتی‌مآبانه با کمونیسم در میهن من اندک اندک متروک می‌شود، ولی خاطرات دردناک ما از آن دوره ما را هشدار می‌دهد که دیگر خویشتن را گرفتار چنان وضع دهشتناکی نسازیم. گزارش کنفرانس اوانستن، در بخش سوم درباره مشکل کمونیسم و نحوه برخورد مسیحیان با آن چنین می‌گوید: بر مسیحیان است که خطرات متضمن در وضع کنونی جهان را از یاد نبرند. این خطرات عبارتند از:

۱- گرفتار شدن به اختناق احساسات ضد کمونیستی و خودستایی ناشی از ایمان به برتری نظام‌های سیاسی و اجتماعی غرب.

۲- دل بستن به وعده‌های کمونیسم و ناچیز شمردن خطراتی که از جانب کمونیسم متوجه هر جامعه مسؤل است.

نتیجه

نتایج احتمالی اقدامات مسیحیان

هر مسیحی که در مقام اصلاح جامعه خویش و بهبود بخشیدن به وضع مردم برمی‌آید، طبعاً امیدوار است که تلاش‌های وی در این راه ثمرات مطلوب و پسندیده‌ای بار آورد، ولی از آنجا که انگیزه شخص را از نتیجه اقدامات وی نمی‌توان جدا ساخت، ما مسؤل نتیجه اقدامات خویش هستیم و هرگاه مغز خویش را برای سنجش نتیجه احتمالی اقداماتمان به کار نبریم، به عمق مسؤولیت خویش در قبال جامعه پی نبرده‌ایم. در جوامعی که هنگام دست زدن به اقدامات اجتماعی به مقیاس وسیع برای مسیحیان فرا نرسیده است، مسیحیان ممکن است با تمرکز همه اندیشه و نیروی خویش در مسایلی که حل آنها از دست آنان ساخته است راه را برای اقدامات سیاسی در آینده هموار سازند، یا هر مسیحی ممکن است با گواهی دادن به حقایق متضمن در دین و ایمان خویش به بهبود محیط محدود و بلافصل خویش یاری کند. اقدامات اصلاح‌جویانه غیرسیاسی در داخل جوامع مسیحی گاهی نتایج سیاسی شگرفی شدید آورده است. کلیسا با صداقت به خویشتن و با وفاداری به مبانی ایمان خویش می‌تواند عشق به حق و عدالت و آزادی سیاسی را در دل هم‌میهنان خویش زنده سازد. امید به حصول نتایج مطلوب به میزان زیادی در تصمیمات ما مؤثر است. با این حال، هر عملی مستلزم تن دادن به مخاطره است.

محاسبات و پیش‌بینی‌های ما ممکن است در عمل به نتیجه مطلوب نرسد. در یکی از بخش‌های کتاب یادآور شدم که اقدامات ما در راه بهبود بخشیدن به وضع جامعه گاهی ممکن است به نتیجه مطلوب نرسد، ولی شانه خالی کردن از

زیر بار مسؤولیت گرهی از مشکلات ما نمی‌گشاید، زیرا خودداری از اعمال وظیفه در مواردی خالی از خطر نیست. با وجود این، مسیحیان حق ندارند نومی‌دی به خویش راه دهند یا از زیر بار مسؤولیت از آنروی که نتیجه آن روشن نیست شانه خالی کنند. نتیجه اقدامات ما در هر حال قابل پیش‌بینی و محاسبه نیست. از اینروی، هر کاری را در راه اصلاح خودمان و اجتماعات بشری به این امید و نیت باید انجام دهیم که خدا آن را وسیله‌ای برای پیش بردن مقاصد خویش در جهان خواهد ساخت. از سوی دیگر، تلاش ما در راه اصلاح اجتماع و اعمال مسؤولیت اجتماعی خودمان باید از هر گونه اغراض شخصی، غرور و خودستایی مبرا باشد. بدیهی است که ایمان و فروتنی را نمی‌توان جانشین فکر و اندیشه و اقدامات عملی در قبال مسایل سیاسی ساخت غیرمسیحیان حق دارند از اینکه می‌بینند مسیحیان گاهی به جای استمداد از معلومات سیاسی و اجتماعی و به جای دست زدن به اقدامات عملی برای پیش بردن آرمان‌های اجتماعی مسیحیت صرفاً به مذهب توسل می‌جویند دچار حیرت شوند و مسیحیان را تحقیر کنند.

هنگامی که دورنمای جهان را از نظر می‌گذرانیم، انتظار ما از آینده نباید مبتنی بر اطمینان قاطع بر اجتناب‌ناپذیر بودن پیشرفت و تعالی یا بدبینی ناشی از نظرات مذهبی جزمی (Dogmatic) خاصی باشد که امکان هر گونه بهبود را برای جوامع بشری غیرممکن می‌شمارد. به عقیده ما مسیحیان انسان دل‌سخت و خودخواه آفریده شده و این خاصیت فطری بشر در همه شئون زندگی و در سراسر تاریخ وی نمایان است. همچنین، می‌دانیم مقدمات فراوانی که تمدن برای کشتار و امحای انسان‌ها در دسترس ما نهاده می‌تواند فقر و درماندگی را از جهان براندازد و آینده بهتری برای بشریت فراهم سازد. تاریخ گرچه سراسر مشحون از کامیابی‌های بشر نیست و گناه انسان در خلال آن نمودار است، با این حال در خلال تلاش‌های گذشته بشر به نمونه‌هایی از کامیابی‌های وی در زمینه بسط عدالت اجتماعی و تأمین همبستگی انسان‌ها برمی‌خوریم که می‌تواند مشوق نسل‌های آینده شود. تلاش مسیحیان در راه اشاعه عدالت اجتماعی با اصلاح سازمان‌های سیاسی بخشی از وظیفه مسلم آنان در راه گسترش فرمانروایی خدا بر جهان است.

همکاری کلیساها

مسیحیان در راه اعمال مسؤولیت اجتماعی خویش لازم نیست به طور متفرق و جدا کار کنند. کلیساها موظف هستند اعضای خویش را با مسؤولیت آنان آشنا سازند و آنان را در پیش بردن وظایفی که به دوش دارند یاری و رهبری کنند. کلیساهای بسیاری اوقات ممکن است خود به وظیفه خویش در این مورد آشنا نباشند یا حتی نظرات کوتاه و کهنه آنان مسیحیان را از اعمال مسؤولیت اجتماعی و سیاسی خود بازدارد. در این صورت، مسیحیان حق دارند از نظرات محدود کلیسای خویش تمرد کنند و یکی از مناسب‌ترین راه‌های آن استناد به نظریه اکثریت کلیساهای جهان است که در قطعنامه‌های مجامع آکسفورد، آمستردام و اوآنستن منعکس شده است. کلیسا در هر کشور و هر ناحیه‌ای باید بکوشد اعضای خویش را با نحوه برخورد با مسایلی که در این کتاب از آنها بحث شده آشنا سازد. کلیسا موظف است ندای خدا را از ورای علایق ملی یا گروه اجتماعی به گوش مسیحیان رساند و مسیحیان را برای اینکه با نظرات و عقاید یکدیگر بهتر آشنا شوند به هم نزدیک سازد.

کلیسا علاوه بر این، باید افراد کارشناس و صاحب‌نظر را در داخل خود برای رهبری مسیحیان در زمینه خدمات اجتماعی به یاری بخواند. کلیسا باید مسیحیان وابسته به ملل و نژادهای گوناگون را که دارای سرگذشت و تجارب متفاوت هستند و از دیدگاه‌های مختلفی به جهان و مسایل آن می‌نگرند وادارد که نظرات یکدیگر را اصلاح و تکمیل کنند. کلیسا هیچگاه نباید وظیفه‌ای را که در قبال رهبری اعضای خویش برای مقابله با مسایل این جهان و اجتماعات بشری بر دوش دارد از یاد برد و در صورت لزوم باید پناهگاه مسیحیانی باشد که از ناملایمات این جهان به تنگ آمده‌اند.

گفتگوی ما تا اینجا پیرامون نوعی نظام سیاسی بود که با آمال و مقاصد مسیحیان سازگارتر است و مسیحیان موظف هستند برای ایجاد چنین نظامی همت گمارند، ولی از اینکه تلاش مسیحیان در راه تأسیس چنین نظامی تا چه اندازه تابع اوضاع و شرایط اجتماعی و فرهنگی است سخنی به میان نیاوردیم. از اینرو اجازه می‌خواهم در پایان بحث پاره‌ای از دشواری‌های موجود در راه وصول به مقاصد سیاسی مسیحیان را اجمالاً یادآور شوم.

۱- در رژیم‌های توتالیتار

در میان نظام‌های سیاسی، بسر بردن در رژیم‌های توتالیتار برای مسیحیان از همه دشوارتر و طاقت‌فرساتر است. رژیم‌های توتالیتار گرچه ممکن است در شرایط خاصی وجود کلیسا را در قلمرو خویش تحمل کنند، ولی اساساً با کلیسا و مسیحیت مخالف هستند. کلیسا در رژیم‌های توتالیتار تنها در صورتی از آزادی عمل برخوردار است که یا به کلی از دخالت در امور سیاسی خودداری کند یا فعالیت آن به سود مقاصد و تبلیغات دولت باشد. خطری که مسیحیان را در رژیم‌های توتالیتار تهدید می‌کند این است که دانسته یا ندانسته آلت اجرای مقاصد و تبلیغات دولت شوند. برای شخصی در مقام من دشوار است حدود همکاری با رژیم‌هایی را که ایدئولوژی و مقاصد آنها از نظر مسیحیان نادرست و مطرود است به مسیحیان ارائه دهد، ولی هنگام توجه به مسئولیتی که مسیحیان در رژیم‌های توتالیتار به عهده دارند، این نکته را نباید از یاد برد که حتی ستمگرترین رژیم‌های سیاسی متضمن انتظاماتی هستند که رعایت آنها برای حفظ نظام و موجودیت جامعه ضروری است و همه افراد جز زندانیان و آنان که برای مبارزه با دولت به سازمان‌های مخفی زیرزمینی پیوسته‌اند موظف هستند در حفظ آن انتظامات با دولت همکاری کنند. مسیحیان در رژیم‌های توتالیتار معمولاً دو راه در پیش دارند، یکی اینکه در مواقع ضروری از همکاری با دولت سر باز زنند و بدینسان بر اعمال دولت به نام مسیحی صحنه نگذارند و دیگر اینکه در تماس شخصی و مستقیم با افراد مروج عدالتی باشند که مسیح خواستار است بر روابط انسان‌ها حکومت کند.

چارلز س. وست^۱ در گزارشی پیرامون وضع مسیحیان آلمان خاوری پاره‌ای از دشواری‌های مسیحیان را در رژیم‌های توتالیتار که من در صد دام در اینجا توصیف کنم به روشنی ترسیم کرده است. این گزارش حاوی نامه یکی از پیشوایان مسیحی آلمان خاوری به مضمون زیر است: صراحت و آزاداندیشی توأم با محبت و همدردی برخی از ما با مارکسیست‌ها موجب گشت که آنها به جای آنکه به مقتضای دیالکتیک خویش در مقام امحای ما مسیحیان برآیند به ما چون انسان‌هایی بنگرند که سزاوار ستایش، احترام و حمایت هستند. ناگاه نقاب‌هایی که چون سیمای حقیقی مارکسیست‌ها می‌نمود فرو ریخت و از زیر آنها چهره حقیقی انسان‌هایی نمایان گشت که در زیر بار گناه رنج می‌برند و آماده هستند به مسیحیان که به آنان مهر ورزیده‌اند و چون دیگر مردم به آنان دروغ نگفته‌اند پناه ببرند...

توفیق مسیحیان آلمان خاوری که در این گزارش منعکس شده، البته در بسیاری از رژیم‌های توتالیستری عملی نیست، زیرا می‌دانیم که مارکسیسم در آلمان خاوری در قیاس با سایر جوامع توتالیستری معاصر کمتر در ذهن و اندیشه مردم رسوخ کرده است و از سویی رژیم آلمان خاوری از آنرو که اقدامات آن در آلمان باختری و سراسر جهان منعکس می‌شود نسبت به سایر رژیم‌های مشابه خود معتدل‌تر است، ولی آنچه آقای وست از کامیابی مسیحیان آلمان خاوری نقل می‌کند می‌تواند سرمشقی برای همه جوامع مسیحی شود که در وضعی همانند وضع مسیحیان آلمان خاوری بسر می‌برند. مسیحیان می‌توانند از این نیز گامی فراتر نهند و در رژیم‌های توتالیستری اقلاً آرزوی ایجاد نظام سیاسی بهتر و عادلانه‌تری را که با آمال و مقاصد مسیحیان سازگارتر است در دل فرزندان خویش زنده نگاه دارند. منظورم این نیست که مسیحیان فرزندان خویش را دچار این توهم سازند که برای ایجاد چنین نظامی راه آسان و همواری در پیش دارند، یا در صورت به وجود آمدن نظام سیاسی بهتر همه مظالم و مفسدات اجتماعات بشری رخت برخواهد بست. آنچه در اینجا می‌خواهم به خواننده یادآور شوم این است که مسیحیان حتی در شرایطی نامساعد، نظیر آنچه اکنون در رژیم‌های توتالیستری حکمفرماست، باید به مسئولیت خویش در راه ایجاد نظام سیاسی عادلانه‌تر و کامل‌تر آگاه باشند و اجازه ندهند سنن دینی کهنه و ناشایست توجه آنان را از این مسئولیت منعطف سازد.

۲- فقدان مبانی روحی و معنوی

مشکل دیگری که در راه وصول به نظام‌های سیاسی مطلوب مسیحیان خودنمایی می‌کند این است که برخی از تمدن‌های ملی فاقد مبانی روحی و معنوی هستند که وجود آنها برای ایجاد چنین نظام‌هایی اجتناب‌ناپذیر است. سازمان‌ها و نظام‌های سیاسی متکی به ذات نیستند و به مبانی فرهنگی و اجتماعی معینی نیازمند هستند. قوانین کشوری، هر چند هم که کامل و بی‌نقص باشد، تنها در صورتی می‌تواند به نحوی مطلوب و ثمربخش مورد استفاده قرار گیرد که در فرهنگ و تمدن ملی مبانی لازم برای آنها موجود باشد. دولتی که خویشتن را نماینده همه افراد و گروه‌های ملی می‌داند و به آزادی اقلیت‌ها به دیده احترام می‌نگرد، نمی‌تواند به وعده‌های خود وفادار ماند، مگر آنکه همه افراد و گروه‌های اجتماعی به احترام متقابل به آزادی یکدیگر خو گرفته باشند. بی‌آنکه ملتی به مفهوم کامل عدالت اجتماعی واقف شود و از اجرای کامل عدالت در حق طبقات محروم و ستمکش صادقانه پشتیبانی کند، از مقررات قانونی که به منظور حمایت از آنان وضع می‌شود نتیجه‌ای مطلوب بدست نخواهد آمد.

در نظام‌های اقتصادی که فاقد موازین قانونی برای جلوگیری از تعدیات مالکان و صرافان و کارفرمان خودسر است و قدرت سیاسی در دست معدودی سرمایه‌دار متمرکز شده، سرنوشت مردم قهراً تابع عوامل اقتصادی خواهد بود که بر آن جامعه فرمان می‌راند و نظام‌ها و سازمان‌های سیاسی به تنهایی نمی‌تواند در سرنوشت مردم مؤثر باشد. مردم جامعه‌ای باید به مرحله‌ای از رشد اجتماعی رسیده باشند که نتیجه انتخاباتی را که با آزادی کامل صورت گرفته به طیب خاطر بپذیرند و با صبر و شکیبایی با مقامات دولتی در راه پیش بردن اصلاحات قانونی همکاری کنند. برای اینکه قوانین مترقی درست و به نحوی مطلوب اجرا شود، جامعه محتاج خدمتگزاران امین و درستکاری است که به مسؤولیت وجدانی خویش در قبال وظایفی که قانون به عهده آنان سپرده آگاه باشند. تضاد منافع در بین گروه‌های مختلف هر جامعه‌ای امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است.

از اینرو، هر گاه آمال و منافع مشترکی که بالاتر از منافع خصوصی افراد است مردم را به هم نپیوندد و آنان را برای وصول به هدف‌هایی مشترک به تلاش وادار نکند، از سازمان‌های اداری و سیاسی، صرفنظر از ماهیت آنها انتظار زیادی نمی‌توان داشت. همکاری مردم در جهت مقاصد سیاسی در صورتی میسر است که آنها به همکاری و معاضدت در زمینه‌های دیگر نیز خو گرفته باشند. پاره‌ای از خانواده‌ها، کلیساها و مدارس که مردم را به اطاعت محض از مقررات و اصول و عقایدی خاص و فرمانبرداری از مقامات مستبد عادت می‌دهند به اشاعه دموکراسی خدمتی نمی‌کنند. همچنین، هر گاه در میان ملتی افرادی نباشند که ایمان و دلبستگی آنان به راستی و موازین اخلاقی و اجتماعی از حدود میل و اراده فرمانروایان و صاحبان قدرت فراتر رود، به حفظ آزادی و حقوق اقلیت‌ها در پناه سازمان‌های سیاسی نمی‌توان اطمینان داشت، یکی از مؤثرترین عوامل اشاعه دموکراسی و آزادی در اروپا بود. ممکن است فراهم ساختن همه شرایطی که من آنها را مبانی روحی و معنوی نظام مطلوب سیاسی خواندم و وجود آنها برای ایجاد چنین نظامی اجتناب‌ناپذیر است، به نظر برخی از خوانندگان دشوار و غیرعملی باشد. این شرایط هنوز در هیچ جای جهان به طور کامل فراهم نگشته و تشخیص اینکه وجود این شرایط برای وصول به آن مرحله از رشد سیاسی که در اینجا مورد نظر است تا چه اندازه ضرورت دارد کاری بس دشوار است. منظورم از یادآوری این شرایط این است که مسیحیان به عمق مسؤولیت خویش در قبال نظام‌های سیاسی پی ببرند. مسؤولیت سیاسی مسیحیان محدود به تلاش‌های سیاسی نیست و متضمن شرایطی است که از مسایل سیاسی بسی عمیق‌تر و ناقدتر و اساسی‌ترند.

سنت‌های استبدادی

گروهی از خوانندگان این کتاب محتملاً در جوامعی بسر می‌برند که سازمان‌های سیاسی آنها گرچه توتالیتر نیست، ولی در جهت دموکراسی نیز رشد و پیشرفتی نمی‌کند. نظام‌های سیاسی این کشورها وارث سنن استبدادی است، ولی فرمانروایان آنها چون گردانندگان رژیم‌های توتالیتر بر آن نیستند که نفوذ و قدرت دولت را بر کلیه شئون زندگی مردم گسترش دهند. از اینرو، این جوامع خوشبختانه فاقد نیروهایی هستند که پاره‌ای از کشورها را در زمان ما گرفتار رژیم‌های توتالیتر ساخته است. در این جوامع کلیسا بیش از جوامع توتالیتر از آزادی عمل برخوردار است و مسیحیان با آزادی بیشتری می‌توانند در راه اشاعه عدالت و رفاه اجتماعی تلاش کنند. این جوامع در زمینه توسعه اقتصادیات و صنایع خویش با مشکلات بفرنجی دست به گریبان هستند، زیرا فساد و تباهی بر دستگاه‌های مالی و اقتصادی و اداری آنها ریشه دوانده و قدرت ایستادگی در برابر فشارهای خارجی را از آنان سلب کرده است. تفاوت‌های فراوان موجود در بین اوضاع و شرایط خاص جوامع وارث سنن استبدادی به نویسنده اجازه نمی‌دهد

شیوه‌هایی را که مسیحیان ساکن این جوامع در راه اعمال مسئولیت سیاسی خویش باید برگزینند تحت قاعده‌ای کلی درآورد، ولی نکته‌ای که در اینجا یادآوری آن به مسیحیان ساکن این کشورها ضرورت دارد این است که باید از تحمیل سازمان‌های سیاسی خاصی نظیر آنچه تحت شرایط دیگری در اروپا و امریکا پدید آمده، به جوامع خویش اجتناب ورزند.

منظورم این نیست که مسیحیانی که در این جوامع بسر می‌برند تسلیم شرایط موجود شوند و نظام‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی موجود را ابدی و تغییرناپذیر تلقی کنند. به جای آن مسیحیان باید تلاش‌های خویش را در راه اصلاح نظام‌های جامعه خویش با شرایط موجود منطبق سازند و در این راه بیش از همه تغییر سنن فرهنگی و اقتصادی را که مبنای نظام‌های سیاسی آینده خواهد بود ارزش و اعتبار همت خویش سازند. در داخل و خارج کلیسا امکانات وسیعی برای راهنمایی مردم به سوی مقاصد مترقی در دسترس مسیحیان است که باید مورد استفاده قرار گیرد. همچنان که گفته شد، برای تعیین مسئولیت سیاسی مسیحیان در جوامع کهن وارث سنن استبدادی قاعده کلی وجود ندارد، ولی مسیحیان در هر حال این حقیقت را نباید از نظر دور دارند که جوامع کهن در آستان تحولات شگرفی اساسی قرار گرفته‌اند و از این‌روی مؤثرترین خدمتی که از دست مسیحیان ساخته است پیوستن به گروه‌هایی است که در پرتو تلاش‌های مداوم متشکل می‌کوشند این تحولات را تسریع کنند.

آیا دموکراسی مبتنی بر مسیحیت است؟

دموکراسی تا چه اندازه مبتنی بر مسیحیت است؟ این پرسش را یقیناً بسیاری از خوانندگان کتاب از ما خواهند کرد و باید اذعان کرد که پاسخ آن بسیار دشوار است. با این وصف، به گواهی تاریخ مللی تاکنون از سازمان‌های سیاسی دموکراتیک پیگیر و نامتزلزل برخوردار بوده‌اند که فرهنگ ملی آنان عمیقاً از مسیحیت متأثر گشته است. در عین حال، ناگزیرم اذعان کنم که برخی از اشکال مسیحیت به جای اینکه به اشاعه دموکراسی یاری کند، جوامع معینی را از نیل به دموکراسی باز داشته است. جوامعی که اکثریت افراد آن پیرو کشیش کاتولیک رومی یا ارتدکس شرقی هستند از آن جمله‌اند. پروفیسور جمیز هستینگز نیکلز که پیرامون پیوند مسیحیت با دموکراسی مطالعات عمیق کرده، در استنتاجات خویش چندان دور می‌رود که رشد و اشاعه دموکراسی را منحصر به چند نوع از مسیحیت که خود وی آنها را «پروتستانتیسم پیوریتن» می‌نامد، منتسب می‌کند. وی در میان اشکال گوناگون و متعدد مسیحیت پروتستان تنها کالوینیسم و «کلیساهای آزاد» را مروج دموکراسی می‌داند. از نظر او کلیسای انگلیکان نیز تا اندازه‌ای پشتیبان دموکراسی بوده است، ولی این نکته شایان توجه است که یکی از پابرجاترین و متشکل‌ترین فرقه‌های کلیسای کالوینیست در آفریقای جنوبی کمترین بویی از دموکراسی و آزادیخواهی نبرده است. هنگام بررسی سوابق تاریخی دموکراسی و عواملی که در رشد مؤثر بوده، شایسته است تحولاتی را که در طی نیم قرن گذشته در پرتو نزدیکی و همکاری روزافزون کلیساهای دموکراسی جوامع مختلف مسیحی پدید آمده از نظر دور نداریم.

کلیساهای مختلف مسیحی در نیم قرن گذشته در یکدیگر اثر متقابل عمیقی داشته‌اند و در نتیجه ادراکات آنان از مسایل سیاسی و اجتماعی دستخوش دگرگونی شگرفی گشته است. کلیساهایی که در اقلیت هستند، حتی در صورتی که نظرات دینی آنها متمایل به استبداد باشد، به آزادی بیشتر علاقه می‌ورزند و به سابق همین علاقه می‌توانند در آزادی مردم جامعه ملی خویش نقش مؤثری ایفا کنند. در اقلیت بودن کلیسا که در گذشته منشأ سنن مذهبی گرانمایی بوده، جنبه مشترک بسیاری از کلیساهای معاصر است. همین جنبه مشترک به کلیساهای امکان می‌دهد که خویش را برای آشنایی با نظرات و تجارب دینی متفاوت یکدیگر آماده سازند. این جنبه مشترک همچنین، کلیساهای را صرف‌نظر از عقاید و نظرات دینی متفاوت به تلاشی مشترک در راه تأمین آزادی فکری و روحی مردم جوامع ملی خویش برمی‌انگیزد.